۞ وَاعلَمُوٓا اَنَّ ما غَنِمتُم مِن شَيءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ
وَلِلرَّسولِ وَلِذِي القُربىٰ وَاليَتٰمىٰ وَالمَسٰكينِ وَابنِ
السَّبيلِ اِن كُنتُم ءامَنتُم بِاللّٰهِ وَما اَنزَلنا عَلىٰ عَبدِنا
يَومَ الفُرقانِ يَومَ التَقَى الجَمعانِ وَاللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ
قَديرٌ ﴿٤١﴾ اِذ اَنتُم بِالعُدوَةِ الدُّنيا وَهُم بِالعُدوَةِ القُصوىٰ
وَالرَّكبُ اَسفَلَ مِنكُم وَلَو تَواعَدتُم لَاختَلَفتُم
فِي المِيعٰدِ وَلٰكِن لِيَقضِيَ اللّٰهُ اَمرًا كانَ مَفعولًا لِيَهلِكَ
مَن هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحيىٰ مَن حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ
لَسَميعٌ عَليمٌ ﴿٤٢﴾ اِذ يُريكَهُمُ اللّٰهُ في مَنامِكَ قَليلًا
وَلَو اَريٰكَهُم كَثيرًا لَفَشِلتُم وَلَتَنازَعتُم فِي الاَمرِ
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدورِ ﴿٤٣﴾ وَاِذ
يُريكُمُوهُم اِذِ التَقَيتُم في اَعيُنِكُم قَليلًا وَيُقَلِّلُكُم
في اَعيُنِهِم لِيَقضِيَ اللّٰهُ اَمرًا كانَ مَفعولًا وَاِلَى
اللّٰهِ تُرجَعُ الاُمورُ ﴿٤٤﴾ يٰاَيُّهَا الَّذينَ ءامَنوٓا اِذا لَقيتُم
فِئَةً فَاثبُتوا وَاذكُرُوا اللّٰهَ كَثيرًا لَعَلَّكُم تُفلِحونَ ﴿٤٥﴾

بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بندهٔ خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان وبی‌ایمان) [= روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست. ۴۱ در آن هنگام که شما در طرف پایین بودید، و آنها در طرف بالا؛ (و دشمن بر شما برتری داشت؛) و کاروان (قریش)، پایین تر از شما بود؛ (و وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می‌گذاشتید (که در میدان نبرد حاضر شوید)، در انجام وعدهٔ خود اختلاف می‌کردید؛ ولی (همهٔ اینها) برای آن بود که خداوند، کاری را که می‌بایست انجام شود، تحقّق بخشد؛ تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد؛ و خداوند شنوا و داناست. ۴۲ در آن هنگام که خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد؛ و اگر فراوان نشان می‌داد، مسلّماً سست می‌شدید؛ و (دربارهٔ شروع جنگ با آنها) کارتان به اختلاف می‌کشید؛ ولی خداوند (شما را از شرّ اینها) سالم نگه داشت؛ خداوند به آنچه درون سینه‌هاست، داناست. ۴۳ و در آن هنگام که (در میدان نبرد،) با هم روبه‌رو شدید، آنها را به چشم شما کم نشان می‌داد؛ و شما را (نیز) به چشم آنها کم می‌نمود؛ تا خداوند، کاری را که می‌بایست انجام گیرد، صورت بخشد؛ (شما نترسید و اقدام به جنگ کنید، آنها هم وحشت نکنند و حاضر به جنگ شوند، و سرانجام شکست بخورند!) و همهٔ کارها به خداوند باز گردانده می‌شوند. ۴۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (در میدان نبرد) با گروهی رو به رو می‌شوید، ثابت قدم باشید؛ و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید. ۴۵

۴۱. خمس : این آیه، تنها آیه‌ای از قرآن است که به موضوع خمس اشاره دارد. توضیح این حکم الهی در تفاسیر و کتاب‌های فقه و احکام به طور مشروح آمده است؛ اما در این مختصر به چند نکتهٔ مهم اشاره می‌گردد: ۱ـ از روایات فهمیده می‌شود که منظور از «ذی‌القربی» (نزدیکان) در این آیه، همهٔ خویشاوندان پیامبر(ص) نیست؛ بلکه منظور امامان اهل بیت(ع) هستند. با توجه به این‌که آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علّت دادن این یک سهم از خمس به آنها روشن می‌گردد. به تعبیر دیگر، سهم خدا، سهم پیامبر(ص) و سهم ذی‌القربی هر سه متعلق به رهبر حکومت اسلامی است. او زندگی سادهٔ خود را از آن اداره می‌کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمهٔ رهبری امت است، مصرف خواهد کرد که همان نیازهای جامعه و مردم است. ۲ـ طبق روایات، منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه، تنها یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه از بنی‌هاشم و سادات هستند. ۳ـ بر اساس روایات ـ و حتی معنای لغوی «غنیمت» ـ منظور از غنیمت در این آیه، هر گونه فایده‌ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار یا جنگ به دست می‌آید و نه فقط غنیمت جنگی. ۴ـ آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی‌هاشم تبعیض نیست؟ اولاً نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی‌هاشم است، منحصراً باید به نیازمندان آنان داده شود؛ آن هم به اندازهٔ احتیاجات یک سال و نه بیشتر. بنابر این تنها، از کار افتاده و بیمار یا کودک یتیم یا کسان دیگری که به علتی از نظر هزینهٔ زندگی در بن‌بست قرار دارند، می‌توانند از آن استفاده کنند و کسانی که قادر به کار کردن هستند و می‌توانند درآمدی داشته باشند که زندگی آنها را بگرداند، نمی‌توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله‌ای که در میان بعضی از عوام معروف است و می‌گویند «سادات می‌توانند خمس بگیرند؛ هر چند ناودان خانهٔ آنها طلا باشد»، گفتار عوامانه‌ای بیش نیست و هیچ گونه پایه و اساسی ندارد. ثانیاً مستمندان و نیازمندان بنی‌هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند و به جای آن می‌توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده کنند. ثالثاً اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، بیش از نیاز سادات نیازمند باشد، باید آن را به بیت‌المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف کرد؛ همان طور که اگر سهم سادات برای آنها کفایت نکند، باید از بیت‌المال یا سهم زکات به آنها داد. با توجه به این جهات سه‌گانه روشن می‌شود که در حقیقت هیچ‌گونه تفاوتی از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است. نیازمندان غیر سادات می‌توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند؛ ولی از خمس محروم‌اند. نیازمندان سادات نیز تنها می‌توانند از محل خمس استفاده کنند و حق استفاده از زکات را ندارند. تنها سؤالی که پیش می‌آید، این است که اگر هیچ‌گونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده است، پس این برنامه چه ثمره‌ای دارد. در پاسخ گفته‌اند که میان خمس و زکات این تفاوت مهم وجود دارد که زکات از مالیات‌هایی است که از اموال عمومی جامعهٔ اسلامی محسوب می‌شود و به همین خاطر مصارف آن عموماً در همین قسمت است؛ ولی خمس از مالیات‌هایی است که مربوط به حکومت اسلامی است؛ یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان از آن تأمین می‌شود. بنابر این، محروم بودن سادات از دست‌یابی به اموال عمومی (زکات) برای دور نگه‌داشتن خویشاوندان پیامبر(ص) از این قسمت است تا بهانه‌ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر(ص) خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط کرده است؛ ولی از سوی دیگر، نیازمندان سادات نیز باید از طریق دیگر تأمین شوند. این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش‌بینی شده که آنها از بودجهٔ حکومت اسلامی بهره‌مند گردند و نه از بودجهٔ عمومی. در حقیقت، خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست ، بلکه نوعی چاره‌جویی به خاطر مصلحت عموم و به خاطر سوء ظن پیدا نکردن مردم به آنهاست.[1]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۱۷۴

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ
رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾
وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَ رِئَاءَ
النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ
﴿٤٧﴾ وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ
لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ
الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكُمْ
إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ
غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ
يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾
ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ
اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

و (فرمان) خدا و پیامبـــرش را اطاعت نمایید؛ و نزاع (و کشمکش) نکنید، که سست شوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان برود! و صبر و استقـامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است. ۴۶ و مانند کسانی نباشـید که از روی هوی پرســتی و غرور و خودنمایی در برابر مردم، از سرزمین خود (به سـوی میدان بدر) بیرون آمدند؛ و (مردم را) از راه خدا بازمی‌داشـــتند؛ (و ســـرانجام شکسـت خوردند) و خداوند بـــه آنچه عمل می‌کنند، احاطه (و آگاهی) دارد. ۴۷ و(به‌یاد آور) هنگامی را که شیطان، اعمال‌آنها [= مشرکان] را در نظرشان جلوه داد، و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بـر شـما پیروز نمی‌گردد؛ و من، همسایه (و پناه دهندهٔ) شما هسـتم.» امّا هنگامی کـه دو گـروه (کافـران، و مؤمنان مورد حـمایت فرشـــتگان) در برابر یکدیگر قـرار گرفتند، بـه عقـب برگشت و گفت: «من از شما (دوستان و پیروانم) بیزارم. من چیزی می‌بـینم که‌شما نمی‌بینید؛ من از خدا می‌ترسم، خداوند سخت کیفراست!» ۴۸ و هنگامی را که منافقـان، و آنها که در دلهایشـان بـیماری اسـت می‌گفتند: «این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته اسـت.» (آنها نمی‌دانسـتند که) هر کس بـر خدا توکّل کند، (پیروز می‌گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم اسـت. ۴۹ و اگر ببـینی کافران را هنگامی که فرشـتگان (مرگ)، جانشان را می‌گیرند و بر صورت و پشت آنها می‌زنند و (می‌گویند:) بچشید عذاب سوزنده را (،بـه حـال آنان تأسف خواهی خورد)! ۵۰ این، در مقابل کارهایی است که از پیش فرستاده‌اید؛ و خداوند نسبت به بندگانش، هرگز ستم روا نمی‌دارد. ۵۱ (حال این گروه مشـرکان،) همانند حـال نزدیکان فرعون، و کسـانی اسـت که پیش از آنان بودند؛ آنها آیات خدا را انکار کردند؛ خداوندهم آنان را به گناهانشـان کیفر داد؛ خداوند قـوی، و سخت‌کیفر است! ۵۲

۴۵ تا ۴۷ . هفت دستور مهم برای مقابله با دشمن : خداوند در این سه آیه، رعایت هفت موضوع را در جنگ‌های اسلامی و در هنگام مقابله با دشمن، بر مؤمنان واجب کرده است: ۱ـ ثابت قدم بودن ۲ـ یاد کردن فراوان خدا ۳ـ اطاعت از خدا و پیامبر(ص) ۴ـ ترک نزاع و کشمکش ۵ـ داشتن صبر و استقامت ۶ ـ بیرون نرفتن از روی هوی‌پرستی و خودنمایی نکردن در برابر مردم ۷ـ باز نداشتن مردم را از راه خدا. مجموع این امور هفت‌گانه، قانون کامل و جامع نظامی و جنگی است که چیزی از کلیات دستورهای مهم جنگی را فروگذار نکرده است. اگر در جنگ‌هایی که در زمان پیامبر(ص) واقع شد (مانند بدر، احد، خندق، حنین و ...)، به دقت تأمل گردد، این نکته روشن می‌شود که اگر مسلمانان در جنگی پیروز شدند، به دلیل رعایت این دستورها و اهمیت دادن به آنها بود و اگر در جنگی شکست خوردند، به دلیل آن بود که این دستورها یا برخی از آنها را رعایت نکردند و به آن اهمیت ندادند.[1]

۴۸. شیطان در میان مشرکان : در این‌که نفوذ شیطان در دل مشرکان و طرح این گفت‌وگوها با آنها در صحنهٔ بدر به چه صورت بوده، در میان مفسران مباحثه است و به طور کلی دو عقیده وجود دارد: ۱ـ جمعی معتقدند که این کار از طریق وسوسه‌های باطنی صورت گرفته است؛ یعنی شیطان با وسوسه‌های خویش و استفاده از صفات منفی و شیطانی مشرکان، اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آنها چنین وانمود کرد که نیروی شکست‌ناپذیری در اختیار دارند و نوعی پناهگاه و اتکای باطنی در آنها تولید کرد؛ اما پس از مجاهدهٔ سرسختانهٔ مسلمانان و حوادث اعجازآمیزی که سبب پیروزی آنها گردید، آثار این وسوسه‌ها از دل آنها برچیده شد و احساس کردند که شکست در برابر آنها قرار گرفته و هیچ تکیه‌گاهی برای آنها نیست؛ بلکه کیفر و مجازات سختی از طرف خدا در انتظار آنهاست. ۲ـ جمعی دیگر معتقدند که شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید. در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده، می‌خوانیم: «قریش هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت، از حملهٔ طایفهٔ بنی‌کنانه بیمناک بود؛ زیرا پیشتر با هم خصومت داشتند. در این موقع، ابلیس در چهرهٔ «سراقه بن مالک» که از سرشناسان قبیلهٔ بنی‌کنانه بود، به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگ هستم و کسی بر شما پیروز نمی‌گردد و در میدان بدر شرکت کرد؛ اما هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد، عقب‌نشینی و فرار کرد و لشکر نیز به دنبال ضربه‌های سختی که از مسلمانان خورده بود، با مشاهدهٔ کار ابلیس پا به فرار گذاشت. هنگامی که مشرکان به مکه بازگشتند، گفتند: سراقه بن مالک، سبب فرار قریش شد. این سخن به گوش سراقه رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم، و هنگامی که نشانه‌های متعدد وضع او در میدان بدر را باز گفتند، همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی نبوده و او از مکه حرکت نکرده است. به این ترتیب معلوم شد که آن شخص، سراقة بن مالک نبوده.» ظاهر تعبیرات و گفت‌وگوهایی که در این آیه آمده، با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است.[2]

۴۹. منظور از منافقان در این آیه : در این‌که منظور از منافقان و آنان که در قلبشان مرض است، چه کسانی هستند، در میان مفسران گفت‌وگو است. این گروه، یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می‌کردند؛ اما در باطن با آنها نبودند؛ یا آنهایی که در مکه به ظاهر ایمان آورده بودند؛ ولی از هجرت سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوستند و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند، در تعجب فرو رفته، گفتند: این جمعیت مسلمانان، فریب دین و آیین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند. در هر حال، خداوند از نیت باطنی آنها خبر می‌دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می‌کند.[3]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۱۹۴ ۲ـ پیشین، ص ۲۰۱ ۳ـ پیشین، ص ۲۰۳

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَدَأْبِ
ءَالِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِـَٔايٰتِ رَبِّهِمْ
فَأَهْلَكْنٰهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا
ظٰلِمِينَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾ الَّذِينَ عٰهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ
فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ
بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ
خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلٰى سَوَآءٍ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَآئِنِينَ
﴿٥٨﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ
لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾ ۞ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ
فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

ربع الحزب ١٢

این، بخاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند؛ و خداوند، شنوا و داناست. ۵۳ این، (درست) شبیه حال فرعونیان و کسانی است که پیش از آنها بودند؛ آیات پروردگارشان را تکذیب کردند؛ ما هم بخاطر گناهانشان، آنها را هلاک کردیم، و فرعونیان را غرق نمودیم؛ و همهٔ آنها ظالم (و ستمگر) بودند. ۵۴ بیقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند. ۵۵ همان کسانی که با آنها پیمان بستی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می‌شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت،) پرهیز ندارند. ۵۶ اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی، آنچنان به آنها حمله کن که جمعیتهایی که پشت سر آنها هستند، پراکنده شوند؛ شاید متذکّر گردند (و عبرت گیرند)! ۵۷ و هرگاه (با ظهور نشانه‌هایی،) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حملهٔ غافلگیرانه کنند)، بطور عادلانه به آنها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد. ۵۸ آنها که راه کفر پیش گرفتند، گمان نکنند (با این اعمال،) پیش برده‌اند (و از قلمرو کیفر ما، بیرون رفته‌اند)! آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد! ۵۹ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [= دشمنان]، آماده سازید؛ و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد)، تا بوسیلهٔ آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید؛ و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد. و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیهٔ دفاعی اسلام) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می‌شود، و به شما ستم نخواهد شد. ۶۰ و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکّل کن، که او شنوا و داناست. ۶۱

۵۳. تغییر نعمت به دست خود انسان‌هاست : از امام باقر(ع) نقل شده است: «**خداوند به طور قطع حکم کرده است که نعمتی را ـ که بر بنده‌اش ارزانی داشته ـ نگیرد؛ مگر این‌که از آن بنده گناهی سر بزند و به خاطر آن گناه، مستحق نقمت و گرفتاری گردد.**» در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**خداوند پیامبری از پیامبرانش را به سوی قومی برانگیخت و به او وحی کرد که به قومت بگو: این مطلب بدون استثناست که اهل هر آبادی و هر مردمی که به خاطر اطاعت من در خوشی و خرمی هستند، اگر از آنچه من می‌پسندم، برگردند، من نیز آنها را از حالی که دوست دارند، به حالی که دوست ندارند، برمی‌گردانم و اهل هر آبادی و هر خانواده‌ای که به خاطر سرکشی از فرامین من گرفتار هستند، اگر از آنچه من نمی‌پسندم، به آنچه می‌پسندم، برگردند، من نیز آنها را از حالی که نمی‌پسندند، به حالی که دوست دارند، برمی‌گردانم.**»[1] از این آیه استفاده می‌شود که بین تحولات نفسانی انسان و حوادث روز، ارتباط مستقیم برقرار است؛ به طوری که انسان‌ها با تغییر اوضاع و احوال درونی خود، سبب تحول حوادث بیرونی می‌شوند.[2]

۵۵. یهودیان پیمان‌شکن : آیات گذشته، در بارهٔ وضعیت مشرکان، جنگ با آنها و عاقبت کار آنها بود. از این آیه به بعد، احکام و دستورهای دیگری در بارهٔ جنگ، صلح، پیمان‌ها و نقض آنها و ... بیان شده است. البته آیات ۵۵، ۵۶، ۵۷ و ۵۸، بر طایفه‌های یهود که در مدینه و اطراف آن حضور داشتند، منطبق است. پیامبر(ص) با این طایفه‌ها پیمان بست که آنها به پیامبر و مسلمانان زیانی نرسانند و علیه آنها نیرنگی به کار نبرند و به دشمنان اسلام کمک نکنند در عوض بر دینشان باقی بمانند و از امنیت برخوردار باشند؛ ولی آنها یکی پس از دیگری پیمان‌هایشان را شکستند تا این‌که خداوند به پیامبر(ص) فرمان داد با آنها بجنگد (برای اطلاع بیشتر از تاریخ یهود مدینه به تفسیر المیزان در ذیل این آیات مراجعه شود.).[3]

۶۰. لزوم آمادگی کامل برای مقابله با دشمن : در این آیه، یک اصل اساسی در زمینهٔ جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان و مجد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می‌کند. کلمهٔ قُوّة معنای وسیعی را در بر دارد. بنابر این، نه تنها وسایل جنگی و سلاح‌های مدرن هرعصری را در بر می‌گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرت‌هایی را که به نوعی در پیروزی بر دشمن اثر دارد، شامل می‌شود؛ اعم از نیروهای مادی و معنوی. بنابر این، علاوه بر این‌که باید از پیشرفته‌ترین سلاح‌های هر زمان بهره گرفت، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوه و نیروی مهم‌تری است نیز پرداخت. همچنین از کسب قدرت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که آنها نیز در مفهوم قوّة مندرج است و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد.[4] البته هدف از این آماده‌سازی، تهاجم بر کسی نیست؛ بلکه هدف، ترساندن دشمنان است؛ همان ترس و وحشتی که مایهٔ جلوگیری از بروز جنگ و پیکار می‌شود. در واقع تقویت بنیهٔ دفاعی همیشه خود یک دفاع مؤثر و یک عامل بازدارنده در برابر تهاجم دشمن است و این هدفی بسیار مقدّس و والا و مطابق عقل و منطق است.[5] در بعضی از روایات می‌خوانیم که پیامبر(ص) فرمود: «**منظور از قوة، تیر است.**» در روایت دیگری می‌خوانیم که منظور از آن، هرگونه سلاح است. باز در روایتی می‌خوانیم که منظور از آن، شمشیر و سپر است. سرانجام در روایت دیگری می‌خوانیم که یکی از مصداق‌های قوّة در این آیه، سیاه کردن موهای سفید است؛ یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال، چهرهٔ جوان‌تری می‌دهد تا دشمن مرعوب گردد، از نظر دور نداشته است و این نشان می‌دهد که چه اندازه مفهوم قوّة در این آیه وسیع است.[6]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۱۱۲
۲ـ تفسیر موضوعی، ج۱۲، ص ۱۹۳
۳ـ المیزان، ج۹، ص ۱۱۳
۴ـ نمونه، ج۷، ص ۲۲۲
۵ـ پیام قرآن، ج۱۰، ص ۳۳۶
۶ ـ نمونه، ج۷، ص ۲۲۲

وَإِن يُرِيدُوٓا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ ٱللَّهُ ۚ هُوَ ٱلَّذِىٓ
أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ
لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ
حَسْبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ
حَرِّضِ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَى ٱلْقِتَالِ ۚ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ
صَٰبِرُونَ يَغْلِبُوا۟ مِا۟ئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّا۟ئَةٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفًا
مِّنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ ٱلْـَٰٔنَ خَفَّفَ
ٱللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ۚ فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّا۟ئَةٌ
صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا۟ مِا۟ئَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفَيْنِ
بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ لِنَبِىٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ
أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا
وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْـَٔاخِرَةَ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَّوْلَا كِتَٰبٌ
مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا۟
مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَٰلًا طَيِّبًا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد؛ ۶۲ و دلهای آنها را با هم، اُلفت داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می‌کردی که میان دلهای آنان اُلفت دهی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است. ۶۳ ای پیامبر! خداوندو مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است (؛فقط بر آنها تکیه کن). ۶۴ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافرشدند،پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند. ۶۵ هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد، و دانست که در شما ضعفی است؛ بنابراین، هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یکهزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد؛ و خدا با صابران است. ۶۶ هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (؛و جای پای خود را در زمین محکم کند). شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید؛) ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است. ۶۷ اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امّتی را کیفر ندهد)، بخاطر چیزی [=اسیرانی] که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید. ۶۸ از آنچه به غنیمت گرفته‌اید، حلال و پاکیزه بخورید؛ و از خدا بپرهیزید؛ خداوند آمرزنده و مهربان است. ۶۹

۶۵. جهاد یک مسلمان در مقابل ده کافر : گرچه این آیه به صورت خبر دادن از غلبهٔ یک نفر بر ده نفر آمده، به قرینهٔ آیهٔ بعد که می‌فرماید «الان خفّف الله عنکم» (**هم اکنون خداوند این تکلیف را برشما تخفیف داد...**)، روشن می‌شود که منظور از آن، تعیین وظیفه و برنامه و دستور است و نه تنها دادن یک خبر ساده، و به این ترتیب، مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند؛ بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد، باز جهاد واجب است.[۱] باید توجه داشت که این آیه و آیهٔ بعد گرچه با هم نازل شده، از وضعیت مؤمنان در دو زمان متفاوت خبر می‌دهد و وظیفهٔ آنها را در دو حال متفاوت بیان می‌دارد. یکی مربوط به زمانی است که مؤمنان از نظر بینش الهی بالا و از جهت روحی قوی باشند که در این صورت، هر یک از آنها با ده نفر مقابله می‌کند؛ دیگری در زمانی که از نظر بینش و قدرت روحی در حد پایین‌تری قرار دارند که در این صورت هر یک از آنها با دو نفر مبارزه می‌کند.[۲] نکته‌ای که توجه به آن بسیار مهم است، این است که خداوند دلیل این حکم را فهم و شعور نداشتن دشمنان بی‌ایمان گفته است. این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت‌آور به نظر می‌رسد که چه ارتباطی میان آگاهی و پیروزی یا نداشتن آگاهی و شکست وجود دارد؛ ولی رابطهٔ میان این دو بسیار نزدیک و محکم است؛ چه این‌که مؤمنان راه خود را به خوبی می‌شناسند، هدف آفرینش و وجود خود را درک می‌کنند و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش‌های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است، باخبرند. آنها می‌دانند برای چه می‌جنگند و برای که پیکار می‌کنند و در راه چه هدف مقدسی فداکاری می‌کنند و اگر در این راه قربانی و شهید شوند، حسابشان با کیست. این مسیر روشن و این آگاهی، به آنان صبر و استقامت و پایمردی می‌بخشد؛ اما افراد بی‌ایمان یا بت‌پرست، درست نمی‌دانند برای چه می‌جنگند و برای چه کسی مبارزه می‌کنند و اگر در این راه کشته شدند، خون آنها را چه کسی جبران خواهد کرد و تنها روی یک عادت و تقلید کورکورانه یا تعصب خشک و بی‌منطق یا برای به دست آوردن لذات زودگذر مادی به دنبال این مکتب افتاده‌اند و این تاریکی راه و ناآگاهی از هدف و ندانستن پایان کار و نتیجهٔ مبارزه، ارادهٔ آنها را سست می‌کند و توان و استقامتشان را می‌گیرد و از آنها موجودی ضعیف می‌سازد.[۳]

۶۷. پیش از پیروزی کامل، اسیر گرفتن ممنوع : این آیه، مسلمانان را به این نکتهٔ حساس جنگی توجه می‌دهد که مسلمانان پیش از اطمینان از شکست کامل دشمن نباید به فکر گرفتن اسیر باشند؛ زیرا چنان که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود، بعضی از مسلمانان تازه‌کار در میدان بدر سعی داشتند دشمن را تا ممکن است، اسیر کنند؛ برای این‌که طبق معمول جنگ‌های آن روز، پس از خاتمهٔ جنگ، مبلغ فراوانی به نام فدیه یا فداء می‌گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می‌کردند. این کار ممکن است در بعضی از مواقع کار خوبی محسوب شود؛ ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن، کار خطرناکی است؛ زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دست‌های آنها و انتقال آنان به یک محل مناسب در بسیاری از اوقات، جنگجویان را از اصل هدف جنگ باز می‌دارد، و چه بسا به دشمن زخم‌خورده امکان دهد که حملات خود را تشدید کند و جنگجویان را درهم بکوبد؛ همان‌گونه که در جنگ احد، توجه به جمع‌آوری غنایم، گروهی از مسلمانان را به خود مشغول کرد و دشمن از فرصت بهره گرفت و ضربهٔ نهایی خود را بر مسلمانان وارد کرد. بنابر این، گرفتن اسیر، تنها در وقتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شده و در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی در پی، قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیندازند. البته به محض حصول اطمینان از این موضوع، ادب انسانی ایجاب می‌کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند.[۴]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۲۳۶ ۲ـ المیزان، ج۹، ص ۱۲۸ ۳ـ نمونه، ج۷، ص ۲۳۷
۴ـ پیشین، ص ۲۴۴

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّمَن فِيٓ أَيۡدِيكُم مِّنَ ٱلۡأَسۡرَىٰٓ إِن يَعۡلَمِ ٱللَّهُ فِي
قُلُوبِكُمۡ خَيۡرٗا يُؤۡتِكُمۡ خَيۡرٗا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ
غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٧٠ وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ
فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٧١ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ
وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ
وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ
وَلَمۡ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَيۡءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْۚ
وَإِنِ ٱسۡتَنصَرُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ فَعَلَيۡكُمُ ٱلنَّصۡرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوۡمِۭ بَيۡنَكُمۡ
وَبَيۡنَهُم مِّيثَٰقٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٧٢ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ
بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍۚ إِلَّا تَفۡعَلُوهُ تَكُن فِتۡنَةٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ
وَفَسَادٞ كَبِيرٞ ٧٣ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي
سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ
حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ
وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ
بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥

ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: «اگر خداوند، خیری در دلهای شما بداند، (و نیّات پاکی داشته باشید،) بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد؛ و شما را می‌بخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان‌است.» ۷۰ امّا اگر بخواهند با تو خیانت کنند، (تازگی ندارد) آنها پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند؛ و خداوند (شما را) بر آنها پیروز کرد؛ خداوند دانا و حکیم است. ۷۱ کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنها یاران یکدیگرند؛ و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ گونه ولایت [= دوستی و تعهّدی] در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند. و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آنهارا یاری کنید، جز بر ضدّ گروهی که میان شما و آنها، پیمان (ترک مخاصمه) است؛ و خداوند به آنچه عمل می کنید، بیناست. ۷۲ کسانی که کافر شدند، اولیاء (و یاوران و مدافعان) یکدیگرند؛ اگر (این دستور را) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد. ۷۳ و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است. ۷۴ و کسانی که بعداً ایمان آوردندو هجرت کردند وباشما جهاد نمودند،ازشما هستند؛ وخویشاوندان نسبت‌به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرّر داشته، (از دیگران) سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست. ۷۵

۷۰. فواید اسلام آوردن اسیران کافر : منظور از این جمله که می‌فرماید «**اگر خداوند خیری در دل‌های شما بداند**»، همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از «**بهتر از آنچه از شما گرفته، به شما می‌دهد**»، پاداش‌های مادی و معنوی است که در سایهٔ اسلام و ایمان عاید آنها می‌شود و به مراتب، بالاتر از مبلغی است که به اسم فدیه ـ برای آزاد شدن خود ـ پرداخته‌اند. علاوه بر این پاداش‌ها، لطف دیگری که خدا در بارهٔ اسیران می‌فرماید، مربوط به گناهانشان است که به یقین بعد از ایمان آوردن، فکر آنها را ناراحت می‌کند و روحشان را آزار می‌دهد و آمرزش آنها، آرامشی برای آنان است. در روایاتی که از اهل بیت(ع) نقل شده، آمده است که همهٔ اسیران بدر پس از آزادی به مکه بازگشتند؛ جز چند نفر که «عباس بن عبدالمطلب»، عموی پیامبر(ص)، یکی از آنها بود. او پس از این‌که برای آزادی خود مبلغ فراوانی فدیه پرداخت، مسلمان شد؛ اما بعدها پیامبر(ص) مال زیادی را به جای فدیه‌ای که عباس داده بود، به او بخشید و همین آیه را تلاوت فرمود. به طور کلی پیامبر (ص) درصدد بود اسیرانی را که اسلام آورده‌اند، به نحو احسن تشویق کند و اموالی را که پرداخته‌اند، به طرز بهتری جبران کند.[1]

۷۲. مسئولیت مسلمانان در مورد مؤمنان غیر مهاجر : در این آیه و چند آیهٔ بعد (تا پایان سوره) سخن از پنج گروه به میان آمده است؛ چهار گروه از مسلمانان و یک گروه از کافران. آن چهار گروه مسلمان عبارتند از: ۱ـ مهاجران نخستین ۲ـ انصار و یاران مدینه ۳ـ آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند ۴ـ آنها که بعداً ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند. خداوند در مورد گروه سوم می‌فرماید: «**آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعهٔ نو شما نپیوستند، هیچ گونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا زمانی که اقدام به هجرت کنند.**» تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده، می‌فرماید: «**هرگاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما به خاطر حفظ دین و آیینشان یاری طلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند)، بر شما لازم است که به یاری آنها بشتابید؛ مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده است.**» به تعبیر دیگر، لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند؛ اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته‌اند، واقع شده‌اند، احترام به پیمان، از دفاع از این گروه لازم‌تر است.[2]

۷۳. فلسفهٔ نهی از رابطهٔ دوستی با کافران : خداوند در آیات پیش به این نکته اشاره فرمود که مسلمانان باید با یکدیگر رابطهٔ دوستی و برادری داشته و در همه حال یار و یاور یکدیگر باشند؛ چنان‌که کافران نیز در میان خود چنین رابطه‌ای دارند. البته نباید مسلمانان با کافران چنین رابطه‌ای برقرار کنند. این جمله در حقیقت دلیل دستورهای آیات قبل را بیان می‌کند. البته هر جامعهٔ بشری به رابطهٔ دوستی و برادری و برابری در میان مردم خود نیازمند است؛ اما چون اساس جامعهٔ اسلامی بر پایهٔ حق و عدل است، ایجاد رابطه و دوستی با کفاری که دشمنان جامعهٔ اسلامی هستند، سبب اختلاط فرهنگی با آنان می‌شود و عقاید و اخلاق فاسد آنها به جامعهٔ اسلامی سرایت می‌کند و جامعهٔ مسلمانان را فاسد و تباه می‌کند. اگر به آنچه امروزه در امت اسلامی می‌گذرد، به دقت بنگریم، خواهیم دید که دنیای اسلام به خاطر عمل نکردن به این دستور، مصداق واقعی فتنه و فساد عظیم شده است.[3]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۲۵۲ و پیام قرآن، ج۱۰، ص ۳۷۹

۲ـ نمونه، ج۷، ص ۲۵۵

۳ـ المیزان، ج۹، ص ۱۴۵

سورة التوبة

بَرَآءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهٖۤ اِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ۝۱
فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّاعْلَمُوٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللّٰهِ وَاَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكٰفِرِينَ ۝۲ وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ
وَرَسُولِهٖۤ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللّٰهَ بَرِيٓءٌ مِّنَ
الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهٗ فَاِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَاِن تَوَلَّيْتُمْ
فَاعْلَمُوٓا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ۝۳ اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ
لَمْ يَنقُصُوكُمْ شَيْـًٔا وَّلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ اَحَدًا فَاَتِمُّوٓا اِلَيْهِمْ
عَهْدَهُمْ اِلٰى مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝۴ فَاِذَا انسَلَخَ
الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَاِن تَابُوا وَاَقَامُوا
الصَّلٰوةَ وَءَاتَوُا الزَّكٰوةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ۝۵ وَاِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ
كَلٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهٗ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ۝۶

(این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته‌اید! ۱ با این حال، چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید، و بیندیشید). و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید، (و از قدرت او فرار کنید. و بدانید) خداوند خوارکنندهٔ کافران است. ۲ و این، اعلامی است از ناحیهٔ خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان] که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند! با این حال، اگر توبه کنید، برای شما بهتر است؛ و اگر سرپیچی نمایید، بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید). و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده! ۳ مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید، و چیزی از آن را در حقّ شما فروگذار نکردند، و احدی را بر ضدّ شما تقویت ننمودند؛ پیمان آنها را تا پایان مدّتشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. ۴ (امّا) وقتی ماههای حرام پایان گرفت، مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید. هرگاه توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، آنها را رها سازید؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. ۵ و اگریکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)؛ سپس او را به محل اَمنش برسان، چرا که آنها گروهی ناآگاهند. ۶

محتوای کلی سورهٔ توبه : اعلان بیزاری از مشرکان، جنگ با مشرکان و اهل کتاب، تشریح وضعیت منافقان، تشویق برای جهاد و مذمّت کسانی که از این وظیفهٔ الهی کناره گرفته‌اند، نهی رابطهٔ دوستی با کافران و موضوع زکات، محتوای کلی این سوره را تشکیل می‌دهد.[1]

۱. برداشتن امنیت از مشرکان پیمان‌شکن : خداوند با این آیه، امنیت را از مشرکانی برداشت که با مسلمانان پیمان رفع خصومت بسته بودند. البته این برداشتن امنیت و باطل کردن پیمان، کاری گزاف و بی‌دلیل نیست. خداوند در چند آیهٔ بعد اشاره می‌کند که به پیمان مشرکان نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا بیشتر آنها پیمان خود را شکستند و بر سر عهدشان نماندند. از این رو و برای مقابله به مثل، خداوند لغو پیمان‌ها از سوی مسلمانان را نیز مباح دانست؛ چنان که آیهٔ ۵۸ سورهٔ انفال به این مطلب دستور می‌دهد. خداوند این مطلب را به وسیلهٔ این آیات به مشرکان اعلام کرد تا بدانند که دیگر پیمانی در کار نیست و در امنیت نیستند و بدین ترتیب برای خود چاره‌ای بیندیشند و لغو پیمان را امری غافل‌گیرانه نشمارند. شاهد این که باطل کردن پیمان‌های مشرکان بی‌جهت نبوده، آیهٔ ۴ همین سوره است که در آن مشرکانی را که بر سر پیمانشان ماندند، استثنا کرده و حساب آنها را از مشرکان پیمان‌شکن جدا کرده است.[2]

۲. فرصت چهارماههٔ مشرکان : منظور از سیر و سیاحت چهارماهه در زمین، در امنیت بودن آنها در این چهار ماه است تا در این مدت خوب بیندیشند و آنچه را که به سودشان است، انتخاب کنند؛ یا مسلمان شوند و زنده بمانند یا مشرک بمانند و نابود گردند.[3] این آزادی موقت، یکی از افتخارات حکومت جوان اسلام بود که به دشمنان مهلت داد در این مدت بیندیشند تا شاید از طریق عقل و خرد، راه سعادت را پیدا کنند یا به هر کجا بخواهند، پناه ببرند و اگر برای صف‌آرایی نیاز به تجهیزات دارند، خود را مجهّز کنند. اگر دولت جوان اسلام، اهل صداقت نبود، می توانست با یک شبیخون همه را درهم بکوبد و متلاشی کند.[4] این چهار ماه، از روز حج اکبر (عید قربان) سال نزول این آیات (سال نهم هجرت) آغاز شد و روز دهم ماه ربیع‌الثانی سال بعدش به اتمام رسید. منظور از ماه‌های حرام در آیهٔ ۵ نیز همین چهار ماه است؛ نه ماه‌های حرامی که جنگ و قتال در آن ماه‌ها حرام است (رجب، ذی‌قعده، ذی‌حجه و محرم).[5]

۳ . مفاد ابلاغیهٔ برائت از مشرکان : گرچه قرآن بیزاری و برائت خدا از مشرکان را سربسته بیان کرده، از روایات اسلامی استفاده می‌شود که حضرت علی(ع) از طرف پیامبر(ص) مأمور شد که چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند: ۱ـ الغای پیمان مشرکان ۲ـ ممنوع بودن شرکت آنها در مراسم حج آینده ۳ـ ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود ۴ـ ممنوع بودن ورود مشرکان به خانهٔ خدا.[6]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۱۵۰
۲ و ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۱۵۱
۴ـ منشور جاوید، ج۷، ص ۱۳۵
۵ ـ المیزان، ج۹، ص ۱۵۲
۶ ـ نمونه، ج۷، ص ۲۸۹

كَيفَ يَكونُ لِلمُشرِكينَ عَهدٌ عِندَ اللهِ وَعِندَ
رَسولِهِ إِلَّا الَّذينَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ فَما
استَقامو لَكُم فَاستَقيمو لَهُم إِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُتَّقينَ ۝۷
كَيفَ وَإِن يَظهَروا عَلَيكُم لا يَرقُبو فيكُم إِلًّا وَلا ذِمَّةً
يُرضونَكُم بِأَفواهِهِم وَتَأبىٰ قُلوبُهُم وَأَكثَرُهُم فٰسِقونَ
۝۸ اشتَرَوا بِـٔايٰتِ اللهِ ثَمَنًا قَليلًا فَصَدّوا عَن سَبيلِهِ
إِنَّهُم ساءَ ما كانو يَعمَلونَ ۝۹ لا يَرقُبونَ في مُؤمِنٍ
إِلًّا وَلا ذِمَّةً وَأُولٰئِكَ هُمُ المُعتَدونَ ۝۱۰ فَإِن تابو
وَأَقامُوا الصَّلوٰةَ وَءاتَوُا الزَّكوٰةَ فَإِخوانُكُم
في الدّينِ وَنُفَصِّلُ الـٔايٰتِ لِقَومٍ يَعلَمونَ ۝۱۱ وَإِن نَكَثوا
أَيمٰنَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَطَعَنوا في دينِكُم
فَقاتِلوا أَئِمَّةَ الكُفرِ إِنَّهُم لا أَيمٰنَ لَهُم لَعَلَّهُم
يَنتَهونَ ۝۱۲ أَلا تُقاتِلونَ قَومًا نَكَثوا أَيمٰنَهُم
وَهَمّوا بِإِخراجِ الرَّسولِ وَهُم بَدَءوكُم أَوَّلَ مَرَّةٍ
أَتَخشَونَهُم فَاللهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن كُنتُم مُؤمِنينَ ۝۱۳

چگونه بـرای مشـرکان پیمانی نزد خـدا و رسـول او خـواهد بـود (در حالی که آنها همواره آمادهٔ شکستن پیمانشان هستند)؟! مگر کسانی که نزد مسـجد الحـرام بـا آنان پیمان بسـتید؛ (و پیمان خود را محـترم شمردند؛) تا زمانی که در برابر شـما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید، کـه خداونـد پرهیزگـاران را دوست دارد.۷ چگونه(پیمان‌مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شـما غالب شوند، نه ملاحظهٔ خویشـاوندی بـا شما را می‌کنند، و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می‌کنند، ولی دلهایشـان إبـا دارد؛ و بیشـتر آنها فرمانبردار نیسـتند. ۸ آنها آیات خدا را به بـهای کمی فروختند؛ و (مردم را) از راه او بـاز داشـتند؛ آنها اعمال بـدی انـجام می‌دادنـد! ۹ (نـه تنها دربـارهٔ شـما،) دربـارهٔ هیـچ فـرد با ایمانی رعایت‌خویشاوندی وپیمان‌را نمی‌کنند؛ وآنها همان تجاوزکارانند.

۱۰ (ولی) اگر توبه کنند، نماز را برپا دارند، و زکات را بپردازند، برادر دینی شما هسـتند؛ و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند (و می‌اندیشـند)، شـرح می‌دهیم. ۱۱ و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشـوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آنها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدّت عمل) دست بردارند. ۱۲ آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکسـتند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی‌کنید؟! در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آنها می‌ترسید؟! با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید.۱۳

۸. بی‌اعتنایی مشرکان به خویشاوندی : منظور از بخش اول این آیه این است که قریش اگر چه خویشاوند پیامبر و گروهی از مسلمانان هستند، هنگامی که خودشان کمترین اعتنایی به این موضوع ندارند و احترام خویشاوندان را رعایت نمی‌کنند، چگونه انتظار دارند پیامبر(ص) و مسلمانان در مورد آنها رعایت کنند. شبیه همین مطلب، در دو آیهٔ بعد تکرار شده است. منظور از این تکرار، علاوه بر تأکید، این است که در آیهٔ ۸ سخن از یاران پیامبر و مسلمانانی بود که در اطراف و گرداگرد او بودند؛ ولی در این آیه سخن از هر فرد باایمان است؛ یعنی شما در نظر آنها اهمیتی ندارید؛ بلکه آنها با هرکس که مؤمن و پیرو آیین توحید باشد، سر دشمنی دارند و ملاحظهٔ هیچ چیز را نمی‌کنند. پس اینها دشمن ایمان و حق‌اند. این مطلب، نظیر همان چیزی است که در آیهٔ ۸ سورهٔ بروج دربارهٔ بعضی از اقوام گذشته آمده است: «**آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.**»[۱]

۱۱. تکامل ایمان؛ در گرو انجام تکالیف دینی : مقصود از توبه، همان بازگشت به سوی خداست. هرگاه به مشرک خطاب کنند که توبه کند، مقصود ترک اموری است که او را از یکتاپرستی باز می‌دارد و این‌که به خدا و صفات او و پیامبر وی ایمان بیاورد؛ ولی اگر به فرد باایمان بگویند که توبه کند، مقصود، ترک اعمال زشت و ناهنجاری است که شایستهٔ مقام مؤمن نیست.[۲] این آیه، پس از ذکر توبه، از برپا داشتن نماز و پرداختن زکات سخن به میان می‌آورد؛ زیرا نماز، روشن‌ترین نشانهٔ عبادت خدا، و زکات، قوی‌ترین پشتوانهٔ جامعهٔ اسلامی است. در حقیقت این دو عبادت برای نمونه بیان شده‌اند و منظور از ذکر آنها این است که ایمان به خدا ـ که موضوعی قلبی است ـ با انجام دادن وظایف و تکالیف دینی ـ که موضوعی عملی است ـ کامل خواهد شد.[۳]

۱۲. پیشوایان کفر : مراد این آیه، غیر از مشرکانی است که در آیات قبل(۸ ـ ۱۰) سخن از آنها به میان آمد؛ زیرا آنها اصلاً در بارهٔ هیچ مؤمنی، خویشاوندی یا عهد و پیمانی را رعایت نمی‌کنند که در بارهٔ آنها شرط گذاشته شده و گفته شود «**اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند...**»؛ بلکه این آیه در بارهٔ کسانی است که با زمامدار و ولی امر مسلمانان، عهد و پیمانی داشتند، ولی آن را شکستند و در مقابل پیشوای مسلمانان قرار گرفتند. قرآن، آنها را «پیشوایان کفر» معرفی می‌کند؛ زیرا آنها در کفر به آیات الهی پیشی گرفتند و مردم جاهل از آنها پیروی کردند. در روایات اهل بیت(ع)، برپاکنندگان جنگ جمل ـ که طلحه و زبیر در رأس آنها قرار داشتند ـ از مصادیق بارز این آیه برشمرده شده‌اند؛ چرا که آنها با پیشوای برحق مسلمانان یعنی امام علی(ع) به مخالفت برخاستند و پیمان و بیعت خویش را با او شکستند و به همین دلیل در تاریخ به «ناکثین» (پیمان‌شکنان) معروف شدند.[۴]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۲۹۸ ۲ـ منشور جاوید، ج۷، ص ۱۶۱ ۳ و ۴ـ المیزان، ج۹، ص ۱۶۳

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ
صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ ۗ وَيَتُوبُ اللَّهُ
عَلَىٰ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا
وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ
وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً ۚ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
﴿١٦﴾ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ
عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ ۚ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ
هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ
إِلَّا اللَّهَ ۖ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ لَا يَسْتَوُونَ
عِندَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ آمَنُوا
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ
أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

با آنها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند؛ و آنان را رسوا می‌سازد؛ و سینهٔ گروهی‌ازمؤمنان‌را شفامی‌بخشد(؛ و بر قلب آنها مرهم می‌نهد). ۱۴ و خشم دلهای آنان را از میان می‌برد. و خدا توبهٔ هرکس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌پذیرد؛ و خداوند دانا وحکیم است.۱۵آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می‌شوید در حالی که خداوند هنوز کسانی را که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را مَحرم اسرار خویش انتخاب ننمودند، (از دیگران) مشخّص نساخته است؟! (باید آزمون شوید؛ و صفوف از هم جدا گردد؛) و خداوند به آنچه عمل می کنید، آگاه است. ۱۶ مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می‌دهند! آنها اعمالشان نابود (و بی‌ارزش) شده؛ و در آتش (دوزخ)، جاودانه خواهند ماند. ۱۷ مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت‌یافتگان باشند. ۱۸ آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو،) نزد خدا مساوی نیستند. و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند. ۱۹ آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ وآنها پیروز و رستگارند. ۲۰

۱۷. مشرکان، حق عمران مساجد را ندارند : از جمله اشکالاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و دستور به جهاد با آنان ممکن بود در نظر بعضی مطرح گردد، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجدالحرام برای مراسم حج قدم بگذارند؛ در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایهٔ آبادی است؛ هم آبادی بنای مسجدالحرام از طریق کمک‌های مهمی که آنها به این کار می‌کردند و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانهٔ خدا. این آیه و چند آیهٔ بعد، به این‌گونه افکار واهی و بی‌اساس پاسخ می‌گوید و می‌فرماید که نه کوشش‌های مشرکان برای عمران و آبادی مسجدالحرام یا مانند آن ارزشی دارد، نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانهٔ کعبه. خداوند پاک و منزه است و خانهٔ او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دست‌های افراد آلوده و ناپاک از خانهٔ خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد.[۱]

۱۸. اهمیت آباد بودن مساجد : در بارهٔ اهمیت ساخت و آباد کردن مسجد، احادیث فراوانی نقل شده است که اهمیت فوق‌العادهٔ این کار را نشان می‌دهد. از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است: «**کسی که چراغی در مسجدی برافروزد، فرشتگان و حمل‌کنندگان عرش الهی، مادام که نور آن چراغ در مسجد می‌تابد، برای او استغفار می‌کنند.**» امروزه اما آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است و به تعبیر دیگر، بیش از آن‌که به ساختن مسجد اهمیت می‌دهیم، باید به ساختن افرادی اهمیت بدهیم که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آن باشند. مسجد باید کانونی باشد برای هر گونه حرکت و جنبش سازندهٔ اسلامی در زمینهٔ آگاهی و بیداری مردم و پاکسازی محیط و آماده کردن مسلمانان برای دفاع از میراث‌های اسلام. به ویژه باید توجه داشت که مسجد کانونی برای نوجوانان و جوانان باایمان گردد و نه مرکزی فقط برای تجمّع بازنشستگان و از کار افتادگان.[۲]

۱۹. نمونه‌ای از فضیلت علی(ع) بر دیگران : در روایات بسیاری نقل شده که این آیه و سه آیهٔ بعد در شأن امیرالمؤمنین علی(ع) نازل شده است. در یکی از این روایات می‌خوانیم که «شیبة» و «عباس» هرکدام بر دیگری فخرفروشی می‌کرد و در این باره مشغول سخن بودند که علی(ع) از کنار آنها گذشت و پرسید: «**به چه چیز افتخار می‌کنید؟**» عباس گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن، آب دادن به حجاج خانهٔ خداست. شیبه گفت: من مسجدالحرام را آباد می‌کنم و کلیددار خانهٔ کعبه هستم. علی(ع) فرمود: «**با این‌که از شما حیا می‌کنم، باید بگویم که با این سن کم، افتخاری دارم که شما ندارید.**» آنها پرسیدند: ای علی، آن افتخار چیست؟! حضرت فرمود: «**من با شمشیر، آن قدر به بینی‌های شما زدم تا به خدا و پیامبر ایمان آوردید.**» عباس خشمناک برخاست و دامن‌کشان سراغ پیامبر(ص) رفت و به شکایت گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید؟ پیامبر(ص) فرمود: «**علی را صدا کنید.**» هنگامی که علی(ع) به خدمت پیامبر(ص) آمد، فرمود: «**چرا این‌گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟**» علی(ع) عرض کرد: «**ای رسول خدا، من حق و حقیقت را بازگو کردم؛ می‌خواهد غضب کند یا خوشش آید.**» آنگاه جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت به تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید این آیات را بر آنها تلاوت کن: «اجعلتم سقایة الحاج و... ان الله عنده اجر عظیم» (آیات ۱۹ تا ۲۲).[۳]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۳۱۴ ۲ـ پیشین، ص ۳۱۸ ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۲۱۶

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ
مُقِيمٌ ﴿۲۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ
أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ
وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا
وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا
رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶﴾

پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیهٔ خود، و رضایت (خویش)، و باغهایی‌از بهشت بشارت می‌دهد که در آن، نعمتهای جاودانه دارند؛ ۲۱ همواره و تا ابد در این باغها (و در میان این نعمتها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است. ۲۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولیّ (و یار و یاور و تکیه‌گاه) خود قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهند، ستمگرند. ۲۳ بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفهٔ شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیّت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند. ۲۴ خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید)؛ و در روز حنین (نیز یاری نمود)؛ در آن هنگام که فزونی جمعیّتتان شما را مغرور ساخت، ولی (این فزونی جمعیت) هیچ به دردتان نخورد و زمین با همهٔ وسعتش بر شما تنگ شد؛ سپس پشت (به دشمن) کرده، فرار نمودید. ۲۵ سپس خداوند سکینهٔ (و آرامش) خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد؛ و لشکرهایی فرستاد که شما نمی‌دیدید؛ و کافران را مجازات کرد؛ و این است جزای کافران! ۲۶

۲۳ و ۲۴. دین خدا یا دنیا؛ کدام محبوب‌ترند؟ : آخرین وسوسه و بهانه‌ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت‌پرستان پیدا شود این بود که آنها فکر می‌کردند که در میان مشرکان و بت‌پرستان، خویشاوندان و بستگان نزدیک آنها وجود دارند و اگر بنا شود با مشرکان پیکار کنند، باید از خویشاوندان و قبیلهٔ خود چشم بپوشند. از سوی دیگر، سرمایه‌ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود و با آمد و شد آنها به مکه، آن را رونق می‌بخشیدند و همچنین خانه‌های مرفه و نسبتاً آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود ویران شود یا با تعطیل شدن مراسم حج از طرف مشرکان، از ارزش و استفاده بیفتد. این آیات به حال این گونه اشخاص نظر دارد و با بیانی قطعی به آنها پاسخ می‌گوید. در روایتی در ذیل این آیه نقل شده که هنگامی که امیرالمؤمنین علی(ع) در مراسم حج اعلام کرد که بعد از این، هیچ مشرکی حق ورود به مسجدالحرام را ندارد، فریاد قریش برخاست و گفتند: تجارت ما از میان رفت، خانواده‌های ما ضایع شد و خانه‌هایمان ویران گشت. در این هنگام، این آیه نازل شد و به آنها پاسخ گفت. در این آیات، خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده و حد فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف‌الایمان مشخص گردیده است. آیات با صراحت می‌گویند که اگر وابستگی‌های زندگی مادی در نظر انسان، پرارزش‌تر و گرانبهاتر از خدا و پیامبر و جهاد و اطاعت فرمان اوست، تا آنجا که حاضر نیست آنها را فدای دین کند، معلوم می‌شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است. آن روز، حقیقت و روح ایمان با تمام ارزش‌هایش تجلی می‌کند که انسان در مورد چنین فداکاری و گذشتی تردید نداشته باشد.[1]

۲۵. غزوهٔ حُنین : سرزمین مکه و حومهٔ آن را ارتش اسلام فتح کرد و بساط بت‌پرستی برچیده شد؛ ولی هنوز، سرزمین «طائف» و حومهٔ آن که محل سکونت قبایل «هَوازن» و «ثَقیف» بود، برای بت‌پرستان، دژ تسخیرناپذیری به شمار می‌رفت. از این جهت، پیامبر(ص) تصمیم گرفت که هرچه زودتر به طائف دست یابد و برای فتح آن ناچار بود از گذرگاهی عمیق و طولانی که در میان دو کوه قرار داشت و به سرزمین حنین منتهی می‌شد، عبور کند. پیامبر(ص) با لشکری مشتمل بر دوازده هزار نفر به سمت سرزمین هوازن حرکت کرد. لشکر هوازن که از ماجرا باخبر بودند، در شکاف کوه‌ها و دره‌های اطراف و لابه‌لای درختان در کمین نشسته بودند و به طور ناگهانی بر سر مسلمانان ریختند و آنها را غافل‌گیر کردند. بیشتر مسلمانان از ترس پا به فرار گذاشتند و تنها عدهٔ کمی از مؤمنان راستین ـ که علی(ع) در رأس آنها بود ـ باقی ماندند و به جنگ با کفار و محافظت از پیامبر(ص) پرداختند. خداوند در اینجا مسلمانان را با دشمنان به حال خود وا گذاشت و به طور موقت دست از حمایت آنها برداشت؛ زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند. چیزی نگذشت که آثار شکست در آنان آشکار گشت. در هنگامی که مسلمانان فرار می‌کردند، پیامبر(ص) به عباس که صدای بلند و رسایی داشت، دستور داد فوراً از تپه‌ای بالا رود و به مسلمانان فریاد زند: «ای گروه مهاجران و انصار، ای یاران سورهٔ بقره، ای اهل بیعت شجره، به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر(ص) اینجاست.» هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند، بازگشتند و از هر جانب به دشمن حمله کردند و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند و دشمنان کافر را در هم کوبیدند.[2]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۳۳۱

۲ـ با استفاده از نمونه، ج۷، ص ۳۳۹ و منشور جاوید، ج۷، ص ۶۰ و ۶۳

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعدِ ذٰلِكَ عَلىٰ مَن يَشاءُ وَاللَّهُ
غَفورٌ رَحيمٌ ﴿۲۷﴾ يٰأَيُّهَا الَّذينَ ءامَنوا إِنَّمَا المُشرِكونَ
نَجَسٌ فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هٰذا
وَإِن خِفتُم عَيلَةً فَسَوفَ يُغنيكُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ
إِن شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ حَكيمٌ ﴿۲۸﴾ قاتِلُوا الَّذينَ
لا يُؤمِنونَ بِاللَّهِ وَلا بِاليَومِ الءاخِرِ وَلا يُحَرِّمونَ
ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسولُهُ وَلا يَدينونَ دينَ الحَقِّ
مِنَ الَّذينَ اوتُوا الكِتٰبَ حَتّىٰ يُعطُوا الجِزيَةَ
عَن يَدٍ وَهُم صٰغِرونَ ﴿۲۹﴾ وَقالَتِ اليَهودُ
عُزَيرُ ابنُ اللَّهِ وَقالَتِ النَّصٰرَى المَسيحُ ابنُ اللَّهِ ذٰلِكَ
قَولُهُم بِأَفوٰهِهِم يُضٰهِـٔونَ قَولَ الَّذينَ كَفَروا
مِن قَبلُ قٰتَلَهُمُ اللَّهُ أَنّىٰ يُؤفَكونَ ﴿۳۰﴾ اِتَّخَذوا
أَحبارَهُم وَرُهبانَهُم أَربابًا مِن دونِ اللَّهِ وَالمَسيحَ
ابنَ مَريَمَ وَما أُمِروا إِلّا لِيَعبُدوا إِلٰهًا
واحِدًا لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ سُبحٰنَهُ عَمّا يُشرِكونَ ﴿۳۱﴾

سپس خداوند ـ بعد از آن ـ توبهٔ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌پذیرد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است. ۲۷ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال،نزدیک مسجد الحرام شوند! و اگر از فقر می‌ترسید، خداوند هرگاه بخواهد، شما را به کرمش بی‌نیاز می‌سازد؛ (و از راه دیگر جبران می‌کند؛) خداوند دانا و حکیم است. ۲۸ با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمرند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند. ۲۹ یهود گفتند: «عُزیر پسر خداست.» و نصاری گفتند: «مسیح پسر خداست.» این سخنی است که با زبان خود می‌گویند، که همانند گفتار کافران پیشین است؛ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می‌یابند! ۳۰ (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که‌دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند! ۳۱

۲۸. منظور از ناپاکی مشرکان : ناپاکی مشرکان در این آیه چیزی فراتر از ناپاکی و نجاست ظاهری آنهاست؛ زیرا در مقابل پاکی و طهارت مسجدالحرام قرار دارد و پاکی مسجدالحرام، امری باطنی و معنوی است و نه موضوعی ظاهری. پس منظور از ناپاکی مشرکان در این آیه، ناپاکی باطنی آنهاست. نکتهٔ دیگر این‌که منظور از «امسال» در این آیه، سال نهم هجرت است؛ یعنی سالی که علی(ع) بیزاری خدا و رسولش را به مشرکان اعلام کرد و همچنین طواف خانهٔ کعبه به صورت عریان و به طور کلی حج مشرکان را ممنوع اعلام کرد.[۱]

۲۹. جزیه : «جزیه» از مادهٔ «جزاء» به معنای مالی است که از اهل کتابی گرفته می‌شود که در پناه حکومت اسلامی قرار دارد و این نام‌گذاری به دلیل آن است که جزیه را اهل کتاب در ازای حفظ مال و جانشان به حکومت اسلامی می‌پردازند. بنابر این، آنها که جزیه را نوعی حق تسخیر به حساب آورده‌اند، به روح و فلسفهٔ آن توجه نداشته‌اند. آنها به این حقیقت توجه نکرده‌اند که هنگامی که اهل کتاب در شمار اهل ذمه در آیند، حکومت اسلامی موظف است آنان را از هرگونه تعرض و آزاری محافظت کند و با توجه به این‌که آنها در ازای پرداخت جزیه، علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت، هیچ‌گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیهٔ امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می‌شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است؛ یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال، از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می‌کنند و با مسلمانان برابر هستند؛ در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند. توجه به این نکته نیز لازم است که جزیه اندازهٔ مشخصی ندارد و میزان آن بستگی به توانایی جزیه‌دهندگان دارد؛ ولی از تواریخ اسلامی چنین بر می‌آید که غالباً مبلغ مختصری معین می‌شد و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود و حتی گاهی در عهدنامه‌ها قید می‌شد که جزیه‌دهندگان موظف‌اند به مقدار توانایی‌شان جزیه بپردازند.[۲]

۳۰. عُزَیر کیست؟ : «عزیر»، نام شخصی است که یهودیان او را به زبان عبری خود، «عزرا» می‌خوانند. او همان کسی است که دین یهود را تجدید کرد. حدود پنج قرن قبل از میلاد مسیح، بخت‌النصر ـ پادشاه بابِل ـ به سرزمین یهودیان حمله کرد، معبد بزرگشان را ویران نمود و الواح تورات را سوزاند و مردان آنها را به قتل رساند و زنان و کودکان و پیرانشان را به بابل تبعید کرد و آنها را نزدیک به یک قرن در بابل نگاه داشت تا آن‌که کورش کبیر، پادشاه ایران، بابل را فتح کرد و عزرا نزد او رفته، برای یهودیان تبعیدی شفاعت کرد و چون عزرا در نظر کورش صاحب احترام بود، شفاعتش پذیرفته شد و کورش اجازه داد که یهودیان به سرزمین خود باز گردند و با این‌که نسخه‌های تورات به کلی از بین رفته بود، توراتشان از نو نوشته شود. عزرا در حدود سال ۴۵۷ پیش از میلاد مسیح، مجموعه‌ای را نوشت و به نام تورات در میان یهودیان منتشر کرد؛ هر چند آن مجموعه نیز به کلی از بین رفت و صدها سال بعد دوباره تورات از نو نوشته شد. به همین جهت، عزیر در نزد یهود بسیار بزرگ و ارجمند بوده و آنها به خاطر احترام و بزرگداشت او، او را پسر خدا نام نهادند و مانند کافران گذشتهٔ خود، کلمات کفرآمیز و شرک‌آلود به زبان جاری کردند.[۳]

۳۱. دانشمندان و راهبان اهل کتاب؛ معبودهایی در برابر خدا : یکی از یاران امام صادق(ع) به نام ابوبصیر در بارهٔ این آیه از امام توضیح خواست. امام فرمود: «**به خدا سوگند، دانشمندان یهود و راهبان مسیحی، یهود و نصاری را به پرستش خود دعوت نمی‌کردند و اگر آنان را به پرستش خود نیز دعوت می‌کردند، مردم نمی‌پذیرفتند؛ ولی آنان حرام خدا را برای مردم حلال می‌کردند و حلال خدا را بر مردم حرام می‌نمودند (و آنها نیز می‌پذیرفتند) و بنابر این یهود و نصاری بدون این‌که خودشان متوجه شوند، دانشمندان و راهبان خود را می‌پرستیدند.**»[۴]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۲۳۶ ۲ـ نمونه، ج۷، ص ۳۵۴ ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۲۵۱
۴ـ پیشین، ص ۲۵۳

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ
إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ
ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ
عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ ۞
يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ
لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن
سَبِيلِ ٱللَّهِ ۗ وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ
وَلَا يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ
يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ
وَظُهُورُهُمْ ۖ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا
مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ
ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ ۚ فَلَا تَظْلِمُوا۟
فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ ۚ وَقَٰتِلُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا
يُقَٰتِلُونَكُمْ كَآفَّةً ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

حزب ۲۰

آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نورِ خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند. ۳۲ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همهٔ آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. ۳۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشمندان (اهل کتاب) و راهبان، اموال مردم را بباطل می‌خورند، و (آنان را) از راه خدا بازمی‌دارند. و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده! ۳۴ در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده، و با آن صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می‌کنند؛ (و به آنها می‌گویند:) این همان چیزی است که برای خود اندوختید (و گنجینه ساختید)! پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید! ۳۵ تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است؛ که چهار ماه از آن، ماهِ حرام است؛ (و جنگ در آن ممنوع می‌باشد.) این، آیین ثابت و پابرجا(ی الهی) است. بنابراین، در این ماهها به خود ستم نکنید (و از هرگونه خونریزی بپرهیزید). و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزگاران است. ۳۶

۳۳. وعدهٔ جهانی شدن اسلام : این آیه که با همین الفاظ در آیهٔ ۹ سورهٔ صف نیز آمده است و با تفاوت مختصری در آیهٔ ۲۸ سورهٔ فتح تکرار شده، خبر از واقعهٔ مهمی می‌دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است؛ جهانی شدن اسلام و عالم‌گیر گشتن آن. شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته؛ ولی می‌دانیم که این وعدهٔ حتمی خدا به تدریج در حال تحقق است. سرعت پیشرفت اسلام در جهان، به رسمیت شناخته شدن این آیین در کشورهای گوناگون اروپایی، نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا و اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می‌دهد که اسلام رو به سوی عالم‌گیر شدن است؛ ولی طبق روایات متعددی که در منابع اسلامی وارد شده، تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که حضرت مهدی ـ عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف ـ ظهور کند و برنامهٔ جهانی شدن اسلام را تحقق بخشد. از امام باقر(ع) در تفسیر این آیه نقل شده است: «**وعده‌ای که در این آیه است، به هنگام خروج (ظهور) مهدی آل محمد(ع) صورت می‌پذیرد. در آن روز، هیچ کس در روی زمین نخواهد بود مگر این‌که به (حقانیت) محمد(ص) اقرار می‌کند.**» نیز از پیامبر اسلام(ص) نقل شده است: «**بر روی زمین هیچ خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند مگر این‌که خداوند نام اسلام را در آن وارد می‌کند.**»[1]

۳۴. تهدید کسانی که انفاق نمی‌کنند : منظور از انفاق در راه خدا در این آیه، هر انفاق و هزینه‌ای است که اساس دین بر آن استوار است؛ به طوری که اگر در آن مورد انفاق نشود، بر اساس دین لطمه وارد می‌شود؛ مانند انفاق برای جهاد و مصلحت‌های دینی که حفظ آن واجب است و همچنین انفاق برای مسائل اجتماعی مسلمانان که اگر زمین بماند، شیرازه و اساس جامعهٔ اسلامی از هم گسیخته می‌شود. این انفاق همچنین شامل حقوق مالی واجب ـ مانند خمس و زکات ـ نیز می‌شود که دین، آن را به منظور تحکیم جامعهٔ دینی واجب کرده است. پس اگر کسی با وجود احتیاج جامعهٔ اسلامی به این قبیل هزینه‌ها، سرمایه و نقدینگی خود را ذخیره کند و از انفاق آن در راه خدا خودداری کند، باید منتظر عذاب دردناکی باشد. در تاریخ خلیفهٔ سوم می‌خوانیم که ابوذر غفاری، صحابی بزرگوار پیامبر اکرم(ص)، در اعتراض به ثروت‌اندوزی و بی‌مبالاتی عثمان و معاویه در مورد بیت‌المال مسلمین، آنها را توبیخ و به این آیه استناد می‌کرد. تا آنجا که او را به جرم حق‌گویی به ربذه (بیابانی خشک و بی‌آب و علف) تبعید کردند و او در همان‌جا جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.[2]

۳۶. ماه‌های حرام : این چهار ماه، ذی‌قعده، ذی‌حجه، محرّم و رجب است که حرمت آنها ریشه در دین حضرت ابراهیم(ع) دارد و عرب حرمت آن را نگه می‌داشت؛ حتی در زمان جاهلیت و بت‌پرستی؛ منتها گاهی به بهانه‌هایی آن را در سال جابه‌جا می‌کرد که آیهٔ بعد به آن اشاره دارد.[3] در علت حرمت خون‌ریزی در این چهار ماه گفته‌اند که حرمت رجب به خاطر آمدن به مکه برای عمره است و حرمت ذی‌قعده و ذی‌حجه و محرّم به خاطر آمدن به مکه برای انجام مراسم حج و بازگشت به سرزمین‌های دور. در حقیقت، حرمت جنگ و خون‌ریزی در این چهار ماه به خاطر امنیت حاجیان و عمره‌گزاران در طول سفرهای عبادی آنهاست.[4] در روایتی می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر(ع) به نام «زراره» نقل می‌کند : من [در مسجدالحرام] در پشت مقام [ابراهیم] نزد امام باقر(ع) نشسته بودم و آن حضرت در حالی که دو طرف عبایش را گرفته و با آن زانوان [مبارکش] را در سینه‌اش جمع نموده بود، رو به قبله نشسته بود. پس در آن حال فرمود : «**آگاه باشید که نگاه به آن عبادت است و خداوند هیچ جایگاهی از زمین را نیافریده که محبوب‌تر و گرامی‌تر از آن باشد** ـ و با دستش به کعبه اشاره کرد ـ . **به خاطر آن، خداوند ماه‌های حرامش را از ابتدای آفرینش آسمان‌ها و زمین در کتابش حرام کرده است. سه ماه از آنها پشت سر هم است (یعنی ذی‌قعده، ذی‌حجّه و محرّم) و یک ماه به تنهایی برای عمره‌گزاران (حرام شده است).**»[5]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۳۷۲ ۲ـ المیزان، ج۹، ص ۲۵۹ ۳ـ پیشین، ص ۲۷۷
۴ـ اطیب‌البیان، ج۶ ، ص ۲۱۶ ۵ـ تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۲۳۲

إِنَّمَا النَّسِيٓءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِـُٔوا
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ ۚ زُيِّنَ لَهُمْ سُوٓءُ
أَعْمَالِهِمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۷﴾ يَٰٓأَيُّهَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۚ أَرَضِيتُم بِالْحَيَوٰةِ
الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ ۚ فَمَا مَتَٰعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ
إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّا تَنفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا ۗ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۹﴾ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ
اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا
فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ۖ
فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ
لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ
وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۴۰﴾

نسیء [= جا به جا کردن و تأخیر ماههای حرام]، افزایشی در کفر (مشرکان) است؛ که با آن، کافران گمراه می‌شوند؛ یک سال، آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می کنند، تا به مقدار ماههایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار ماه، به پندارشان تکمیل گردد)؛ و به این ترتیب، آنچه را خدا حرام کرده،حلال بشمرند. اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده؛ و خداوند جمعیّت کافران را هدایت نمی کند. ۳۷ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: «به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید.» بر زمین سنگینی می کنید(وسستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با اینکه متاع زندگی دنیا، دربرابر آخرت، جز اندکی نیست. ۳۸ اگر(به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرارمی‌دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست. ۳۹ اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکّه) بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست.» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز)است؛ و خداوند عزیز و حکیم است. ۴۰

۳۷. بازی با ماه‌های حرام : «نسیء»، یکی از سنت‌های عرب جاهلی بوده است که قرآن از آن بـه «**افـزایش در کفر**» تعبیر می‌کند؛ زیرا آنها در اصل، کافر و بت‌پرست بودند و این تغییر و تبدیل حکـم الهـی، بـر کفـر آنهـا می‌افزود. چنان‌که نقل کرده‌اند، عرب جاهلی، حرمت ماه‌های حرام را نگه می‌داشت و این سنت از سنت‌هایی بود که آنها از آیین ابراهیم و اسماعیل(ع) حفظ کرده بودند؛ اما چون آنها با غارت و جنگ و خـون‌ریـزی خـو گرفتـه بودند، برایشان دشوار بود که سه ماه پشت سر هم (ذی‌قعده، ذی‌حجه و محرم) را تحمل کننـد و در آن جنـگ و غارت نکنند. به همین دلیل، ماه‌های حرام را جابه‌جا می‌کردند؛ مثلاً حرمت محرّم را تا صفر به عقب می‌انداختنـد و صفر را ماه حرام اعلام می‌کردند و در محرّم به جنگ می‌رفتند، سپس بعد از مدتی دوباره محـرّم را مـاه حـرام اعلام می‌کردند. بدین ترتیب، هم می‌خواستند سنت ابراهیمی را حفظ کنند و هم دستشان برای قتل و غارت بـاز باشد.[1]

۳۸. جنگ تبوک؛ آزمایشی سخت برای مسلمانان : از ابن عباس و دیگران نقل شده که این آیه و آیهٔ بعـد در بارهٔ جنگ «تبوک» نازل گردیده است؛ در آن هنگام که پیامبر(ص) از طائف به سوی مدینه بازگشت و مـردم را آمادهٔ پیکار با رومیان کرد. در روایات اسلامی آمده است که پیامبر (ص) معمولاً مقاصـد جنگـی و هـدف‌هـای نهایی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی‌کرد تا اسرار نظامی اسلام بـه دسـت دشـمن نیفتـد؛ ولی در مورد تبوک چون ماجرا شکل دیگری داشت، پیشتر با صراحت اعلام کرد که ما برای مبـارزه بـا رومیـان می‌رویم؛ زیرا مبارزه با امپراتوری روم شرقی، همانند جنگ با مشرکان مکه یا یهـود خیبـر، کـار سـاده‌ای نبـود و می‌بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملاً آماده شوند و خودسازی کنند. به علاوه، فاصلهٔ میان مدینه و سرزمین منطقهٔ تبوک، زیاد (حدود ۶۱۰ کیلومتر) بود و از همه گذشته، فصل تابستان و گرما و برداشت محصـول غلات و میوه‌ها بود. همهٔ این امور، دست به دست هم داده و رفـتن بـه سـوی میـدان جنـگ را فـوق‌العـاده بـر مسلمانان مشکل کرده بود؛ تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر(ص) تردید و دودلی نشان دادند. ایـن آیـات نازل شد و با لحنی قاطع وکوبنده به مسلمانان هشدار داد و با اعلام خطر، آنها را آمادهٔ این نبرد بزرگ کرد.[2]

۴۰. فضیلت‌تراشی بی‌مورد : این آیه به داستان خروج مخفیانهٔ پیامبر(ص) از مکه ـ به خاطر توطئـهٔ مشـرکان قریش علیه او ـ و پنهان شدن در غار ثور و نجات اعجازآمیز او از چنگال مشرکان اشاره مـی‌کنـد (بـرای اطـلاع بیشتر به تفسیر اطیب‌البیان در ذیل این آیه مراجعه شود). در این مختصر، به دو نکته اشاره می‌شود: اولاً ایـن‌کـه آیه می‌فرماید «**در حالی که دومین نفر بود**»، اشاره به تنهایی و غربت پیامبر(ص) دارد و هیچ کاری با نفر دیگـر و هویت او ندارد و به طور کلی معنی آیه این است ای مؤمنان، اگر شما پیامبر را یاری نکنید، خداوند در هنگـامی که هیچ کسی با او نبود که یاری‌اش کند، او را یاری و از او دفاع کرد؛ در حالی‌که دشمنان همگی علیه او پشـت به پشت هم نموده و از هر طرف او را احاطه کرده بودند و می‌خواستند او را بکشند و او چاره‌ای جز بیـرون رفـتن از مکه نداشت؛ در حالی‌که یکی از دو نفر بود و آنها در غار بودند و پیامبر بـه همـراهش، ابـوبکر، فرمـود: از ایـن وضعیتی که می‌بینی، غمگین مباش؛ چرا که خدا با ماست و یاری به دست اوست. پـس خـدا پیـامبرش را یـاری کرد. ثانیاً امدادهایی که در این آیه ذکر شده است ـ یعنی فرستادن آرامـش و تقویـت پیـامبر بـا لشـکرهایی کـه مشاهده نمی‌شد ـ به پیامبر(ص) برمی‌گردد، نه همراه او.[3]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۲۸۰ ۲ـ نمونه، ج۷، ص ۴۱۲ ۳ـ پیشین، ص ۴۱۸

اِنفِروا خِفافًا وَ ثِقالًا وَجٰهِدوا بِاَموالِكُم وَ اَنفُسِكُم
فى سَبيلِ اللّٰهِ ذٰلِكُم خَيرٌ لَكُم اِن كُنتُم تَعلَمونَ ﴿٤١﴾
لَو كانَ عَرَضًا قَريبًا وَ سَفَرًا قاصِدًا لَاتَّبَعوكَ
وَ لٰكِن بَعُدَت عَلَيهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَيَحلِفونَ بِاللّٰهِ
لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَكُم يُهلِكونَ اَنفُسَهُم وَاللّٰهُ يَعلَمُ
اِنَّهُم لَكٰذِبونَ ﴿٤٢﴾ عَفَا اللّٰهُ عَنكَ لِمَ اَذِنتَ لَهُم
حَتّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذينَ صَدَقوا وَ تَعلَمَ الكٰذِبينَ ﴿٤٣﴾
لا يَستَأذِنُكَ الَّذينَ يُؤمِنونَ بِاللّٰهِ وَ اليَومِ الاٰخِرِ اَن
يُجٰهِدوا بِاَموالِهِم وَ اَنفُسِهِم وَاللّٰهُ عَليمٌ بِالمُتَّقينَ ﴿٤٤﴾ اِنَّما
يَستَأذِنُكَ الَّذينَ لا يُؤمِنونَ بِاللّٰهِ وَاليَومِ الاٰخِرِ وَ ارتابَت
قُلوبُهُم فَهُم فى رَيبِهِم يَتَرَدَّدونَ ﴿٤٥﴾ وَلَو اَرادُوا الخُروجَ
لَاَعَدّوا لَهُ عُدَّةً وَلٰكِن كَرِهَ اللّٰهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم
وَقيلَ اقعُدوا مَعَ القٰعِدينَ ﴿٤٦﴾ لَو خَرَجوا فيكُم
ما زادوكُم اِلّا خَبالًا وَ لَاَوضَعوا خِلٰلَكُم يَبغونَكُمُ
الفِتنَةَ وَ فيكُم سَمّٰعونَ لَهُم وَاللّٰهُ عَليمٌ بِالظّٰلِمينَ ﴿٤٧﴾

(همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید؛ سبکبار باشید یا سنگین بار؛ و با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید. ۴۱ (امّا گروهی از آنها، چنانند که) اگر غنایمی نزدیک (و در دسترس)، و سفری آسان باشد، (به طمع دنیا) از تو پیروی می‌کنند؛ ولی (اکنون که برای میدان تبوک،) راه بر آنها دور (و پر مشقّت) است، (سرباز می‌زنند؛) و بزودی به خدا سوگند یاد می‌کنند که: «اگر توانایی داشتیم، همراه شما حرکت می‌کردیم!» (آنها با این اعمال و این دروغها،در واقع) خود را هلاک می‌کنند؛ و خداوند می‌داند آنها دروغگو هستند. ۴۲ خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند.) ۴۳ آنها که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد (در راه خدا) با اموال و جانهایشان، از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند پرهیزگاران را می‌شناسد. ۴۴ تنها کسانی از تو اجازه (این کار را) می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دلهایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در تردید خود سرگردانند. ۴۵ اگر آنها (راست می‌گفتند، و) اراده داشتند که (به سوی میدان جهاد) خارج شوند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌ساختند؛ ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت؛ از این رو (توفیقش را از آنان سلب کرد؛ و) آنها را (از جهاد) باز داشت؛ و به آنان گفته شد: «با «قاعدین» [= کودکان و پیران و بیماران] بنشینید!» ۴۶ اگر آنها همراه شما (بسوی میدان جهاد) خارج می‌شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی‌افزودند؛ و بسرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند؛ و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آنها کاملاً گوش فرامی‌دهند؛ و خداوند، ظالمان را می‌شناسد. ۴۷

ربع الحزب ٢

۴۱. موانع توفیق حرکت برای جهاد : منظور از بار سبک و بار سنگین، موانعی است که انسان را از جهاد در راه خدا باز می‌دارد؛ مانند کثرت مشاغل مالی و دنیایی، محبت به زن و فرزند و نزدیکان و دوستان که جدا شدن از آنها سخت است یا نبود سلاح و توشه برای سفر جنگ. انسانی که گرفتار این مسائل است، سنگین‌بار است و کسی که از این تعلقات جداست، سبک‌بار. این آیه می‌فرماید که در هر حالی باید به سوی میدان جهاد حرکت کنید؛ چه وضعیت اول را داشته باشید و چه وضعیت دوم را.[1]

۴۳. دلیل عتاب خداوند به پیامبر(ص) : گروهی که به عصمت پیامبران اعتقاد ندارند، با آیاتی مانند این آیه چنین استدلال می‌کنند و می‌گویند که اجازهٔ پیامبر در این جریان، بر خلاف مصلحت بوده؛ یعنی خطا و لغزشی بوده است که خدا آن را بخشید. به گواه توبیخی که متوجه او کرد و او را مذمّت نمود و فرمود «**خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آن‌که راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟!**»، معلوم می‌شود که پیامبر در دادن اجازه به منافقین در مدینه اشتباه کرده؛ که خدا او را عفو فرمود؛ وگرنه عفو معنا نداشت. از این لحاظ، برخی کوشش کرده‌اند و به منظور حفظ مقام عصمت که دلایل عقلی و نقلی بر آن گواهی می‌دهد، گفته‌اند که اذن رسول خدا، ترک اولی بوده است و بهتر این بود که اصلاً اجازه نمی‌داد و لفظ عفو، همان طور که در معصیت به کار می‌رود، در انجام دادن کاری که ترک آن بهتر است نیز استعمال می‌شود. صحیح این است که اصلاً احتیاجی به این جواب نیست و ظاهر آیات در رفع شبهه کافی است و خود آیات، گواه بر این است که اذن پیامبر، صد در صد صلاح و مقارن با مصلحت بوده است. شما فرض کنید که رسول خدا به آنها اذن نمی‌داد و آنان را از توقّف در مدینه نهی می‌کرد؛ در این صورت، از دو حال خارج نبود: یا شرکت می‌کردند و نهی او را اطاعت می‌نمودند و در صفوف مسلمانان وارد می‌شدند و رو به سوی جبهه می‌آوردند؛ یا با نهی صریح او مخالفت کرده، از فرمان سرپیچی می‌کردند. بی‌شک هر دو صورت، خالی از مفسده نبود؛ زیرا اگر در جهاد شرکت می‌کردند، به تصریح آیهٔ ۴۷ ، جز تباهی در امور و فتنه‌جویی، کار دیگری انجام نمی‌دادند و اختلاف کلمه و دودستگی میان سپاه پدید می‌آوردند و مفسدهٔ آن به مراتب بیش از تخلف آنان از جهاد بود. در صورت دوم ـ یعنی مخالفت با نهی پیامبر(ص) و ماندن در مدینه ـ ابهت و عظمت رسول اکرم(ص) از بین می‌رفت و کم‌کم جرأت و جسارت منافقان علنی می‌شد. بنابر این، پیامبر(ص) با آن بصیرت خدادادی، صلاح در این دید که اگر منافقان برای توقف در مدینه اذن طلبیدند، به آنان اجازه دهد تا از شر هر دو مفسده آسوده گردد. اگرچه جملهٔ «لِمَ أَذِنتَ» متضمن توبیخ است، حقیقت توبیخ متوجه منافقین است؛ نه پیامبر گرامی(ص)، و مقصود این است که وضع منافقان و نفاق و دروغ آنان به قدری واضح و آشکار است که آزمایش مختصری برای کنار رفتن پردهٔ نفاق آنان کافی است و کافی بود که تو اذن نمی‌دادی تا مطالب برای تو آشکار می‌گشت. چنان‌که ملاحظه می‌شود، لبهٔ تیز این اعتراض، متوجه منافقین است که آنان افراد دروغگو و لاف‌زن هستند و تو ای رسول خدا، پرده بر دروغ آنان افکندی و اگر اجازه نمی‌دادی، دروغ آنها آشکار می‌گشت. این اذن ندادن اگر چه مایهٔ جداسازی مؤمن از منافق بود، یک طرف سکّه بود. طرف دیگر آن، مصلحت مهم‌تر داشت؛ همان‌طور که بیان گردید. آری، در این مورد حتی ترک اولایی نیز صورت نپذیرفته است و آیه هدف دیگری را تعقیب می‌کند و آن اظهار ملاطفت و مهربانی به رسول گرامی(ص) است؛ گویی آیه می‌خواهد بگوید که ای پیامبر خدا، چرا تا این حد انعطاف و نرمش نشان دادی و در حجب و حیا و فروتنی به آنها اذن دادی و نگذاشتی ماهیت کثیف دشمنانت بر همگان آشکار گردد و دوست و دشمن تو از هم باز شناخته شوند. هدف از این خطاب‌های تند، بیان ماهیت منافقان دروغگو است؛ ولی در لباس عتاب به عزیزترین افراد که به حکم عواطف بی‌پایان، مانع از رسوا شدن دشمن خود شده است. البته لطایف این نوع سخن گفتن را کسی در می‌یابد که از شیوهٔ سخن گفتن شخص بزرگ با فرد عزیز آگاه باشد.[2]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۲۹۳ ۲ـ منشور جاوید، ج۷، ص ۸۲ و ۲۹۵

لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ
حَتّٰى جَآءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّٰهِ وَ هُمْ كٰرِهُونَ ﴿٤٨﴾
وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَ لَا تَفْتِنِّيٓ ۚ أَلَا فِي
الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِالْكٰفِرِينَ
﴿٤٩﴾ إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَ إِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَآ أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوا وَّ هُمْ فَرِحُونَ
﴿٥٠﴾ قُل لَّن يُصِيبَنَآ إِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلٰنَا ۚ
وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ
بِنَآ إِلَّآ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ۖ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ
أَن يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِۦٓ أَوْ بِأَيْدِينَا ۖ
فَتَرَبَّصُوٓا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا
أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ۖ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا
فٰسِقِينَ ﴿٥٣﴾ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰتُهُمْ
إِلَّآ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِۦ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ
إِلَّا وَ هُمْ كُسَالٰى وَ لَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كٰرِهُونَ ﴿٥٤﴾

آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آنکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراهت داشتند.۴۸ بعضی از آنها می‌گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم)، و ما را به گناه نیفکن»! آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده‌اند؛ و جهنم، کافران را احاطه کرده است. ۴۹ هرگاه نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می‌کند؛ واگر مصیبتی به تو رسد، می‌گویند: «ما تصمیم خود را از پیش گرفته‌ایم.» و بازمی‌گردند در حالی که خوشحالند. ۵۰بگو: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرّر داشته است؛ او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند.» ۵۱ بگو:« آیا دربارهٔ ما،جز یکی ازدو نیکی را انتظار دارید؟! (: یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می‌کشیم!» ۵۲ بگو: «انفاق کنید؛ خواه از روی میل باشد یا اکراه، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که شما قوم فاسقی بودید.» ۵۳ هیچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد، جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز به جا نمی‌آورند جز با کسالت، و انفاق نمی‌کنند مگر با کراهت. ۵۴

۴۹. یکی از راه‌های شناخت منافقان : گروهی از مفسران نقل کرده‌اند: هنگامی که پیامبر(ص) مسلمانان را آمادهٔ جنگ تبوک می‌ساخت و دعوت به حرکت می‌کرد، یکی از رؤسای طایفهٔ «بنی‌سلمه» به نام «جد بن قیس» که در صف منافقان و از سرکردگان آنها بود، خدمت پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: اگر اجازه دهی، من در این میدان جنگ حاضر نشوم؛ زیرا علاقهٔ شدیدی به زنان دارم؛ به ویژه اگر چشمم به دختران رومی بیفتد، ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم و دست از کار بکشم. پیامبر(ص) به او اجازه داد. در این موقع، این آیه نازل شد و عمل آن شخص را محکوم کرد. پیامبر رو به گروهی از بنی‌سلمه کرد و فرمود: «**بزرگ شما کیست؟**» گفتند: جد بن قیس؛ ولی او مرد بخیل و ترسویی است. فرمود: «**چه دردی بدتر از درد بخل؟!**» سپس فرمود: «**بزرگ شما آن جوان سفیدرو «بشر بن برا» است.**» از این آیه استفاده می‌شود که یکی از راه‌های شناخت گروه منافقان در هر جامعه‌ای، دقت در طرز استدلال آنان و عذرهایی است که برای ترک انجام وظایفشان می‌آورند. چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می‌کند. آنها غالباً به یک سلسله موضوعات ناچیز و گاهی خنده‌آور دست می‌آویزند تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند و برای اغفال مؤمنان از الفبای فکری آنها استفاده می‌کنند و پای مسائل شرعی و دستور خدا و پیغمبر را به میان می‌کشند؛ در حالی که در میان گناه غوطه‌ورند و شمشیر به دست گرفته، بر پیامبر(ص) و آیین او می‌تازند.[1]

۴۹. احاطهٔ جهنم بر کافران : مفسران در تفسیر این جمله، اقوال گوناگونی دارند. بعضی می‌گویند که این جمله کنایه از آن است که عوامل و اسباب ورود به جهنم (یعنی گناهان) آنها را احاطه کرده است و بعضی گفته‌اند که این از قبیل حوادث حتمی آینده است که به صورت ماضی یا حال بیان می‌شود؛ یعنی به طور قطع در آینده جهنم آنها را در بر خواهد گرفت. اما این احتمال نیز وجود دارد که هم اکنون جهنم موجود است و در باطن این جهان قرار دارد و جهنمیان در میان آن هستند؛ اگرچه هنوز فرمان تأثیر کردن آن صادر نشده است؛ همان گونه که بهشت نیز هم اکنون وجود دارد و در باطن این جهان، بهشتیان را احاطه کرده است.[2]

۵۱ . عین الطاف است ساقی هر چه ریخت : از این آیه، این حقیقت مهم توحیدی فهمیده می‌شود که تصرف در عالم به معنای واقعی، برای خداست و هیچ کسی جز او مستقلاً اختیار و اراده‌ای ندارد. اگر انسان به این حقیقت ایمان داشته باشد، بی‌شک بر خدا توکل می‌کند و خود را تسلیم خواست خداوند می‌نماید و دیگر در برابر گرفتاری و مصیبت جزع و فزع نمی‌کند و برای رسیدن به نعمتی خوشحالی و فخرفروشی نمی‌نماید.[3] نقل شده است که پس از اسارت خاندان امام حسین(ع)، ابن زیاد به حضرت زینب (س) گفت: رفتار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟! آن بانوی بزرگوار در پاسخ فرمود: من جز زیبایی چیزی ندیدم. آنها گروهی بودند که خداوند کشته شدن را برای ایشان مقدر کرده بود و آنها به سمت قتلگاهشان شتافتند.[4]

۵۴ . فریبکاری منافقان در عبادت : از این آیه استفاده می‌شود که نباید تنها به نماز و روزهٔ مردم فریفته شد؛ زیرا منافقان، هم نماز می‌خواندند و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می‌کردند؛ بلکه باید نمازها و انفاق‌های منافقان را از اعمال پاک و سازندهٔ مؤمنان راستین باز شناخت که با دقت و کنجکاوی در ظاهر عمل نیز غالباً شناخته می‌شود. در روایتی می‌خوانیم: «**تنها به رکوع و سجود طولانی افراد ننگرید؛ زیرا ممکن است از روی عادت باشد و کنار گذاردن آن سبب ناراحتی شود؛ اما به راستگویی و امانت داری آنها دقت کنید.**» راستی و امانت، از ایمان سرچشمه می‌گیرد؛ در حالی که رکوع و سجودِ عادتی، با نفاق هم سازگار است.[5]

۱ـ نمونه، ج۷، ص ۴۳۷ ۲ـ پیشین، ص ۴۳۹ ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۳۱۷
۴ـ اطیب‌البیان، ج۶ ، ص ۲۳۷ ۵ـ نمونه، ج۷، ص ۴۵۰

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَآ أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم
بِهَا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٥٥﴾
وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـًٔا أَوْ مَغَٰرَٰتٍ أَوْ مُدَّخَلًا
لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾ وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ
فِي الصَّدَقَٰتِ ۖ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَآ
إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَآ ءَاتَىٰهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُۥ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ
وَرَسُولُهُۥٓ إِنَّآ إِلَى اللَّهِ رَٰغِبُونَ ﴿٥٩﴾ ۞ إِنَّمَا الصَّدَقَٰتُ
لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَٰكِينِ وَالْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۖ
فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ
يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۚ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا
مِنكُمْ ۚ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾

و (فزونی) اموال و اولاد آنها، تو را در شگفتی فرو نبرد؛ خدا می‌خواهد آنان را بوسیلهٔ آن، در زندگی دنیا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی که کافرند. ۵۵ آنها به خدا سوگند می‌خورند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند؛ ولی آنها گروهی هستند که می‌ترسند (و به خاطر ترس از فاش شدن اسرارشان دروغ می‌گویند). ۵۶ اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیر زمین بیابند، به سوی آن حرکت می‌کنند، و با سرعت و شتاب فرار می‌کنند. ۷ و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سهمی) به آنها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند (؛ خواه حقّ آنها باشد یا نه). ۵۸ (در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: «خداوند برای ما کافی است؛ و بزودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند؛ ما تنها رضای او را می‌طلبیم.» (برای آنها بهتر است). ۵۹ زکاتها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند، و کسانی که برای جلب محبّتشان اقدام می‌شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دَینِ) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه؛ این، یک فریضهٔ (مهمّ) الهی است؛ و خداوند دانا و حکیم است. ۶۰ از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: «او آدم خوش‌باوری است!» بگو: «خوش‌باور بودن او به نفع شماست؛ (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می‌کند؛ و رحمت است برای کسانی‌از شما که ایمان آورده‌اند.» و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند! ۶۱

۶۰. موارد مصرف زکات : منظور از صدقات در این آیه، صدقات واجب یعنی زکات است. زکات، یکی از مهم‌ترین واجبات الهی است که در سلامت اقتصادی جامعهٔ اسلامی نقش بسیار اساسی و مهمی دارد. در روایات اسلامی، اهمیت بسیار زیادی بدین فریضه داده شده و ترک آن به شدت نهی شده است. در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**اگر همهٔ مردم، زکات اموال خود را بپردازند، مسلمان فقیر و نیازمندی باقی نمی‌ماند ... و مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی‌مانند مگر به خاطر گناه ثروتمندان.**»[1] این آیهٔ شریف، مصارف زکات را هشت مورد معرفی می‌کند: ۱ـ فقرا. ۲ـ مساکین (در تفاوت فقیر و مسکین گفته‌اند که فقیر کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد؛ هرچند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی درخواست کمک نمی‌کند؛ اما مسکین کسی است که نیازش شدیدتر و دستش از کار کوتاه است و به همین جهت از این و آن درخواست کمک می‌کند). ۳ـ عوامل جمع‌آوری زکات (این گروه، کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع‌آوری زکات و ادارهٔ بیت‌المال اسلام تلاش و کوشش می‌کنند و آنچه به آنها داده می‌شود، مزد و اجرت آنهاست و فقر در این گروه به هیچ وجه شرط نیست). ۴ـ المؤلّفة قلوبهم (کسانی که انگیزهٔ معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند و با تشویق مالی می‌توان محبت آنان را جلب کرد). ۵ـ آزاد کردن بردگان (سهمی از زکات، مخصوص مبارزه با بردگی و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی است). ۶ ـ ادای دین بدهکاران و آنهایی که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده‌اند. ۷ـ در راه خدا (تمام راه‌هایی که به گسترش و تقویت آیین الهی منتهی می‌شود؛ اعم از جهاد و تبلیغ و مانند آن). ۸ ـ واماندگان در راه (مسافرانی که به علّتی در راه مانده‌اند و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند و هرچند افراد فقیر و بی‌بضاعتی نیستند، بر اثر دزد زدگی یا بیماری یا گم کردن اموال خود یا علل دیگر به چنین وضعی افتاده‌اند. این‌گونه اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است، بی‌نیاز کرد).[2]

۶۱. پیامبر بزرگوار؛ نه خوش‌باور : در تفسیر قمی در بارهٔ شأن نزول این آیه نقل شده است: یکی از منافقان به نام «عبدالله بن نبتل» نزد پیامبر(ص) می‌نشست و به سخنان او گوش می‌داد و آن را به منافقان می‌رساند و سخن‌چینی می‌کرد. حضرت جبرئیل(ع) بر پیامبر نازل شد و فرمود: ای محمد، مردی از منافقان سخن‌چینی می‌کند و سخنان تو را به منافقان می‌رساند. پیامبر فرمود: «**او کیست؟**» جبرئیل فرمود: مردی است سیاه‌چهره، با موهایی پرپشت که با چشمانی به سان دو دیگ سیاه نگاه می‌کند و با تو سخن می‌گوید. پیامبر او را احضار کرد و او را از گزارش جبرئیل باخبر کرد؛ اما او سوگند خورد که این کار را نکرده است. پیامبر به او فرمود: «**من از تو پذیرفتم. (از این به بعد) این کار را مکن.**» هنگامی که آن منافق نزد دوستانش بازگشت، گفت: محمد چه خوش‌باور است، خدا به او خبر داده که من سخن‌چین‌ام و اخبار او را برای دیگران نقل می‌کنم و محمّد(ص) پذیرفته است. من نیز به او گفتم چنین نگفته‌ام و کاری نکرده‌ام، آن را نیز پذیرفت. در آن هنگام، این آیه نازل شد؛ یعنی پیامبر آنچه را که خدا به او می‌گوید، تصدیق می‌کند و حرف‌ها و عذرهای شما را هم می‌پذیرد؛ اما در حقیقت شما را تصدیق نمی‌کند و واقعیت کار شما را می‌داند.[3]

۱ـ نمونه، ج۸، ص ۴ ۲ـ المیزان، ج۹، ص ۳۲۱ ۳ـ پیشین، ص ۳۳۳

يَحلِفونَ بِاللهِ لَكُم لِيُرضوكُم وَاللهُ وَرَسولُهُ أَحَقُّ
أَن يُرضوهُ إِن كانوا مُؤمِنينَ ﴿٦٢﴾ أَلَم يَعلَموا أَنَّهُ
مَن يُحادِدِ اللهَ وَرَسولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدًا
فيها ذٰلِكَ الخِزيُ العَظيمُ ﴿٦٣﴾ يَحذَرُ المُنٰفِقونَ أَن
تُنَزَّلَ عَلَيهِم سورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِما في قُلوبِهِم قُلِ استَهزِءوا
إِنَّ اللهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِن سَأَلتَهُم لَيَقولُنَّ
إِنَّما كُنّا نَخوضُ وَنَلعَبُ قُل أَبِاللهِ وَءايٰتِهِ
وَرَسولِهِ كُنتُم تَستَهزِءونَ ﴿٦٥﴾ لا تَعتَذِروا قَد كَفَرتُم
بَعدَ إيمانِكُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنكُم نُعَذِّب طائِفَةً
بِأَنَّهُم كانوا مُجرِمينَ ﴿٦٦﴾ المُنٰفِقونَ وَالمُنٰفِقٰتُ
بَعضُهُم مِن بَعضٍ يَأمُرونَ بِالمُنكَرِ وَيَنهَونَ عَنِ
المَعروفِ وَيَقبِضونَ أَيدِيَهُم نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُم
إِنَّ المُنٰفِقينَ هُمُ الفٰسِقونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَ اللهُ المُنٰفِقينَ
وَالمُنٰفِقٰتِ وَالكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خٰلِدينَ فيها
هِيَ حَسبُهُم وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُم عَذابٌ مُقيمٌ ﴿٦٨﴾

آنها برای شما بـه خدا سـوگند یاد می‌کنند، تا شما را راضی سازند؛ در حالی که شایسـته‌تر این اسـت که خدا و رسـولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند. ۶۲ آیا نمی‌داننـد هـر کس بـا خدا و رسـولش دشـمنی کند، بـرای او آتش دوزخ اسـت؛ جاودانـه در آن می‌مانـد؟! ایـن، همـان رسـوایی بـزرگ اسـت! ۶۳ منافقـان از آن بـیم دارنـد کـه سوره‌ای بـر ضدّ آنان نازل گردد، و به آنها از اسرار درون قلبشان خبـر دهد. بگو: «اسـتهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بـیم دارید، آشـکار می‌سازد.» ۶۴ و اگر از آنها بپرسی (: «چرا این اعمال خلاف را انجـام دادید؟!»)، می‌گویند: «ما بـازی و شوخی می‌کردیم.» بـگو: «آیا خدا و آیـات او و پیـامبرش را مسـخره می‌کـردیـد؟!» ۶۵ (بـگو:) عـذر خواهی نکنید (که بـیهوده اسـت؛ چرا که) شما پس از ایمان آوردن، کافر شدید. اگر گروهی از شما را (بخاطر توبـه) مورد عفو قـرار دهیم، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد؛ زیرا مجرم بودند. ۶۶ مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند. آنها امر به منکر، و نهی از معروف می‌کنند؛ و دستهایشان را (از انفاق و بخشـش) می‌بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود)؛ بیقین، منافقان همان فاسقانند. ۶۷ خداوند بـه مردان و زنان منافق و کفّار، وعدهٔ آتش دوزخ داده؛ جاودانه درآن خواهند ماند ـ همان برای آنها کافی است. ـ و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته؛ و عذاب همیشگی برای آنهاست. ۶۸

۶۴. نقشه‌ریزی قتل پیامبر(ص) از سوی منافقان : برای این آیه و چند آیهٔ بعد، شأن نزول‌های متفاوتی نقل شده است؛ اما با سیاق این آیات سازگارتر، خبری است که ابن‌کیسان نقل کرده است. در آن خبر می‌خوانیم: «این آیات در بارهٔ دوازده نفر از منافقان نازل شد که تصمیم گرفتند در هنگام بازگشت پیامبر(ص) از غزوهٔ تبوک، بر سر گردنه‌ای کمین کرده، ناگهان به او حمله کنند و او را از پای در آورند. جبرئیل(ع) پیامبر را از این موضوع باخبر کرد و به پیامبر دستور داد که افرادی را به طرف آن منافقان بفرستد تا با تازیانه به سر و صورت شتران آنان بزنند و آنها را از نقشهٔ شومشان منصرف کنند. هنگام بازگشت پیامبر(ص) از تبوک، «عمار یاسر» افسار مرکب پیامبر را گرفته بود و «حذیفة بن یمان» آن را از عقب می‌راند. در این هنگام، گروه منافقان که گویا صورت‌های خود را پوشانده بودند، فرا رسیدند. پیامبر به حذیفه فرمود: **«به صورت مرکب‌های آنها بزن و آنها را دور کن.»** حذیفه چنین کرد. هنگامی که پیامبر بدون خطر از گردنه گذشت، به حذیفه فرمود: **«دانستی از چه قوم و طایفه‌ای هستند؟»** عرض کرد: خیر، هیچ‌یک از آنها را نشناختم. سپس رسول خدا(ص) فرمود: **«آنها فلانی و فلانی هستند...»** و همهٔ آنها را نام برد. حذیفه گفت: چرا گروهی را نمی‌فرستی که آنها را بکشند؟ پیامبر فرمود: **«دوست ندارم عرب بگوید: هنگامی که محمد بر یارانش پیروز شد، به کشتن آنها پرداخت.»** مانند این روایت، از امام باقر(ع) نیز نقل شده؛ اما امام(ع) افزوده است: **«آنان در میان خود مشورت کردند که پیامبر(ص) را به قتل برسانند. برخی از آنان به برخی دیگر گفتند : در این میان، اگر پیامبر باخبر شد، می‌گوییم : ما بازی و شوخی می‌کردیم و اگر خبردار نشد، او را می‌کشیم.»**[1]

۶۵. عذر بدتر از گناه منافقان : پس از آن‌که دست منافقان رو شد و نقشهٔ آنها نقش بر آب گشت، در پاسخ بازخواست پیامبر(ص) در بارهٔ هدفشان از آن کمین و حملهٔ ناگهانی گفتند: ما قصد سوئی نداشتیم و آن‌گونه که شما بدگمان شده‌اید، نیست؛ بلکه مانند سوارکاران در جاده مشغول بازی و تفریح بودیم و کارمان جدّی نبود. خداوند به پیامبر می‌فرماید که به آنها بگو: آیا عذر بدتر از گناه می‌آورید؟! آن نقشهٔ شوم، گناهی بود و این عذرتراشی که در حقیقت مسخره کردن پیامبر است، گناهی دیگر و کفر به خدا و آیات او و پیامبرش.[2]

۶۷. منافقان؛ محروم از رحمت الهی : بدیهی است که انتساب فراموشی به خدا، واقعی نیست؛ بلکه کنایه از این است که خدا با آنها مثل شخص فراموش‌کار رفتار می‌کند؛ یعنی هیچ‌گونه سهمی از حرمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی‌شود. این‌گونه تعبیرات در سخنان روزمرهٔ ما نیز دیده می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم: چون تو وظیفهٔ خود را فراموش کردی، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش، تو را فراموش خواهیم کرد؛ یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد. این معنی در روایات اهل بیت(ع) نیز زیاد وارد شده است.[3] در روایتی از امام علی(ع) در ذیل این آیه می‌خوانیم: **«منظور این آیه این است که ایشان خدا را در دنیا فراموش کردند و او را اطاعت نکردند و به او و پیامبرش ایمان نیاوردند، خداوند هم آنها را در آخرت فراموش می‌کند؛ یعنی بهره‌ای از ثواب خود برای آنها قرار نمی‌دهد و در تقسیم خوبی‌ها و رحمت خود، از فراموش‌شدگان محسوب خواهند شد.»**[4]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۳۵۳ ۲ـ پیشین، ص ۳۴۳ ۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۰
۴ـ المیزان، ج۹، ص ۳۵۸

كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا
وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلَاقِكُمْ كَمَا
اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي
خَاضُوا ۚ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ
وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ۚ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم
بِالْبَيِّنَاتِ ۖ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ
أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ وَعَدَ
اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ۚ
وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

(شما منافقان،) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر، و اموال و فرزندانشان بیشتر بود. آنها از بهرهٔ خود (از مواهب الهی در راه گناه و هوس) استفاده کردند؛ شما نیز از بهرهٔ خود، (در این راه) استفاده کردید، همان گونه که آنها استفاده کردند؛ شما (در کفر و نفاق و استهزای مؤمنان) فرو رفتید، همان گونه که آنها فرو رفتند؛ (ولی سرانجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد؛ و آنها همان زیانکارانند. ۶۹ آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مَدیَن» [= قوم شعیب] و «شهرهای زیر و رو شده» [= قوم لوط]؛ پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند به آنها ستم نکرد، امّا خودشان بر خویشتن ستم می‌کردند. ۷۰ مردان و زنان باایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرارمی‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است. ۷۱ خداوند به مردان و زنان باایمان، باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای جاودان (، نصیب آنها ساخته)؛ و (خشنودی و) رضای خدا، (از همهٔ اینها) برتر است؛ و پیروزی بزرگ، همین است. ۷۲

۷۰. قوم لوط و شهرهای زیر و رو شده : «مؤتفکات» از مادهٔ «ائتفاک» به معنای انقلاب و زیر و رو شدن است و اشاره به شهرهای قوم لوط دارد که با زلزلهٔ شدیدی زیر و رو گردید.[۱] از امام صادق(ع) در این باره روایت شده است: **«آنها قوم لوط بودند که زمین برای آنها زیر و رو شد؛ به صورتی که بلندی‌های سرزمین آنها، پست‌ترین نقاط آن گردید.»**[۲]

۷۱. افراد مؤمن؛ یار و یاور یکدیگر : یکی از نکات شایان توجه در مقایسهٔ این آیه با آیهٔ ۶۷ ، این است که در آیهٔ ۶۷ در وصف منافقان آمده است که همه از یک گروه‌اند؛ یعنی اگر چه منافقان در یک صف قرار دارند و گروه‌های مختلفشان در مشخصات و برنامه‌ها شریک‌اند، روح ولایت و دوستی و یاری یکدیگر در میانشان وجود ندارد و هرگاه منافع شخصی آنها به خطر بیفتد، حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد. به همین دلیل، در آیهٔ ۱۴ سورهٔ حشر می‌خوانیم: **«فکر می‌کنی منافقان با هم متحدند؛ در حالی که دل‌هایشان پراکنده است.»** در بارهٔ مؤمنان آمده است که آنها یاور یکدیگرند؛ یعنی به رغم کثرت و پراکندگی آنها، گویا همگی یک تن واحدند و به همین جهت برخی از آنها کار برخی دیگر را به عهده می‌گیرند و سامان می‌بخشند و برای اصلاح خود و جامعه از هرگونه بدی و زشتی، یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و هرکسی خود را در بارهٔ دیگری مسئول می‌داند.[۳]

۷۲. ساکنان جنات عدن : عدن در لغت به معنای استقرار و ماندگاری در یک مکان است. بنابر این، معنی جنّات عدن، بهشت‌هایی است که محل اقامت و استقرار و جاودانگی است.[۴] از روایات و سخنان مفسران استفاده می‌شود که جنّات عدن، محل ویژه‌ای از بهشت پروردگار است. پیامبر اسلام(ص) در توصیف جنّات عدن فرموده است: **«عدن، آن سرای پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده است. تنها سه گروه در آن ساکن می‌شوند: پیامبران، صدیقان و شهیدان.»** در روایت دیگری از پیامبر اکرم چنین نقل شده است: **«کسی که دوست دارد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشتی که خدا به من وعده داده ساکن شود، یعنی همان باغ‌های بهشتی که نهال‌های آن را با دست خود کاشته است و به آن فرموده موجود باش، پس موجود شده است، باید علی بن ابی‌طالب(ع) و فرزندان بعد از او را دوست بدارد.»**[۵]

۷۲. رضایت خدا؛ گواراتر از بهشت : در روایتی از امام سجاد در ذیل این آیه می‌خوانیم: **«هنگامی‌که بهشتیان در بهشت جای گرفتند و دوست خدا به باغ‌ها و خانه‌های خود در آید و هر مؤمنی بر تختش تکیه زند، خدمتگزارانش به دور او حلقه می‌زنند و شاخه‌های پرمیوه را به طرف او خم می‌کنند و چشمه‌سارها در اطراف شروع به جوشیدن می‌کند و از زیر تخت و بارگاه او رودها جریان می‌یابد و برایش فرش‌ها می‌گسترانند و پشتی‌ها گذاشته می‌شود و هرچه را که بخواهد، قبل از آن که به زبان بیاورد، خدمتگزاران برایش حاضر می‌کنند و از بهشت‌ها حورالعین برایش می‌آورند ... تا آن‌که خدای جبار برای آنها تجلی نموده، می‌فرماید: ای دوستان و اطاعت کنندگان من، ای ساکنان بهشتم که در جوار من سکنا گزیده‌اید، آیا شما را به بهتر از آنچه در آن هستید، آگاه کنم؟ بهشتیان گویند: پروردگارا، چه چیزی بهتر از این حالی است که در آنیم؟! از نعمت‌ها، هر چه بخواهیم و چشم از آن لذت برد، در کنار بزرگواری تو موجود است. خداوند، همان پرسش را بار دیگر تکرار می‌کند. آنگاه بهشتیان گویند: پرودگارا، آری، بهتر از این حالتی را که در آن هستیم، به ما عنایت فرما. پس خداوند می‌فرماید: خشنودی من از شما و این‌که شما را دوست دارم، از آنچه شما در آن هستید، بهتر و بزرگ‌تر است. پس بهشتیان عرض می‌کنند: آری، ای پروردگار، خشنودی تو از ما و این‌که تو ما را دوست داری، برای ما بهتر و برای جان‌هایمان گواراتر است.»**[۶]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۴
۲ـ کافی، ج۸ ، ص ۱۸۱
۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۶
۴ـ المیزان، ج۹، ص ۳۴۹
۵ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۸
۶ ـ تفسیر عیّاشی، ج۲، ص ۲۴۲

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ
وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ٧٣ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ
وَلَقَدۡ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ
وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُواْۚ وَمَا نَقَمُوٓاْ إِلَّآ أَنۡ أَغۡنَىٰهُمُ ٱللَّهُ
وَرَسُولُهُۥ مِن فَضۡلِهِۦۚ فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيۡرٗا لَّهُمۡۖ وَإِن
يَتَوَلَّوۡاْ يُعَذِّبۡهُمُ ٱللَّهُ عَذَابًا أَلِيمٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَا لَهُمۡ
فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٖ ٧٤ ۞ وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ
لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ
ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَهُم
مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ
أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧
أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ
عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ٧٨ ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ
ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ
فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٧٩

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی است! ۷۳ به خدا سوگند می‌خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته‌اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده‌اند؛ و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می‌گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کَرَم) خود، بی‌نیاز ساختند. (با این حال،) اگر توبه کنند، برای آنها بهتر است؛ و اگر روی گردانند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد؛ و در سراسر زمین، نه ولیّ و حامی دارند، و نه یاوری. ۷۴ بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود.» ۷۵ امّا هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. ۷۶ این عمل، (روحِ) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دلهایشان برقرار ساخت. این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلّف جستند؛ و بخاطر آن است که دروغ می‌گفتند. ۷۷ آیا نمی‌دانستند که خداوند، اسرار و سخنان درگوشی آنها را می‌داند؛ و خداوند دانای همهٔ غیبها (و امور پنهانی) است؟! ۷۸ آنهایی که از مؤمنان اطاعت کار، در صدقاتشان عیبجویی می‌کنند، و کسانی را که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدارِ (ناچیزِ) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آنها رامسخره می‌کند؛ (و کیفر استهزاکنندگان را به آنها می‌دهد؛) و برای آنها عذاب دردناکی است! ۷۹

۷۴. افشای دروغگویی و نفاق منافقان : پس از خنثی شدن نقشهٔ ترور پیامبر(ص) (همین سوره ـ ۶۴)، توطئه‌گران قضیه را به صورت شوخی و ریشخند جلوه دادند و گفتند: ما قصد سوئی نداشتیم، و بدین ترتیب خواستند خود را تبرئه کنند. پیامبر آنها را به خاطر آن سخن توهین‌آمیز توبیخ کرد. آنها به سرعت رنگ عوض کرده، قسم خوردند که چنان سخنی نگفته‌اند. خداوند در این آیه، هر دو دروغ منافقان را فاش می‌کند و در بارهٔ این‌که گفتند «ما چنان سخنی نگفتیم»، می‌فرماید: «**آنها قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند**» و در بارهٔ این‌که آن توطئهٔ ننگین را انکار کردند، می‌فرماید: «**و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند که به آن نرسیدند.**»[1]

۷۴. حق‌ناشناسی منافقان نسبت به الطاف خدا و پیامبر(ص) : شک نیست که بی‌نیاز شدن منافقان و رفع احتیاجات آنها در پرتو فضل پروردگار و حکومت اسلامی و خدمات پیامبر(ص)، چیزی نبود که بخواهند انتقام آن را بگیرند؛ بلکه جای حق‌شناسی و سپاسگزاری داشت؛ اما آن حق‌ناشناسان زشت‌سیرت، خدمت و نعمت را می‌خواستند با جنایت پاسخ گویند. این تعبیر زیبا و رسایی است که در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌رود؛ مثل این‌که به کسی که سال‌ها به او خدمت کرده‌ایم و بعد به ما خیانت می‌کند، می‌گوییم: گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حداکثر محبت را به تو نمودیم.[2]

۷۵. روایتی عبرت‌انگیز : در روایات نقل شده که این آیه و آیهٔ بعد در بارهٔ شخصی به نام «ثَعلَبَة بن حاطب» نازل شده است. او که شخص فقیری بود، نزد پیامبر(ص) آمد و از ایشان درخواست کرد برای ثروتمند شدن او دعا فرماید. پیامبر ابتدا او را به همان زندگی ساده و الگو گرفتن از خود ـ که زندگی‌اش از همه ساده‌تر بود ـ دعوت کرد؛ اما ثعلبه اصرار داشت که پیامبر برای ثروتمند شدن او دعا کند و سوگند خورد که اگر خداوند به او ثروتی عنایت کند، تمام حقوق واجب آن را می‌پردازد. پیامبر(ص) برای او دعا کرد و او پس از چندی صاحب ثروت و گوسفندان بسیاری شد؛ به حدی که دیگر نمی‌توانست در مدینه گوسفندداری کند و به همین جهت در منطقه‌ای خارج از مدینه ساکن شد. این کار، او را از شرکت در نمازهای جمعه و جماعت نیز باز داشت. هنگامی که مأمور گرفتن زکات نزد او رفت، او از دادن زکات مالش نیز خودداری کرد و از روی مسخره و توهین گفت: زکات نیز چیزی مانند جزیه است که از اهل کتاب گرفته می‌شود. وقتی که این خبر به گوش پیامبر رسید، حضرت فرمود: ای وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه! و در این هنگام، این آیات نازل شد.[3]

۷۹. اهمیت کیفیت عمل و عبادت : نقل شده است که پیامبر(ص) تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابلهٔ با دشمن (احتمالاً برای جنگ تبوک) آماده کند و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت. هنگامی که پیامبر نظر خود را اظهار کرد، کسانی که توانایی داشتند، مقدار فراوانی به نام زکات یا کمک بلاعوض به ارتش اسلام کمک کردند. بعضی از کارگران کم‌درآمد مسلمان نیز کمک به ظاهر ناچیزی به این برنامهٔ بزرگ اسلامی کردند؛ ولی منافقان عیب‌جو به هر یک از این دو گروه ایراد گرفتند: کسانی را که زیاد پرداخته بودند، ریاکار معرفی کردند و کسانی را که مقدار به ظاهر ناچیزی کمک کرده بودند، به باد مسخره گرفتند که آیا لشکر اسلام به چنین کمکی نیاز دارد؟! این آیه و آیهٔ بعد نازل شد و آنها را به شدت توبیخ کرد. درس بزرگی که از این آیات گرفته می‌شود، این است که اسلام هرگز روی زیادی عمل تکیه نکرده؛ بلکه همه جا به کیفیت عمل اهمیّت داده و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق‌العاده‌ای قائل شده است. مهم این است که هرکس از مقدار توانایی خود دریغ نکند. سخن از بسیار و کم نیست، سخن از مسئولیت و اخلاص است. شایان توجه این‌که در حدیثی می‌خوانیم که از پیامبر سؤال شد: کدام صدقه از همه بهتر است؟ پیامبر فرمود: «**صدقهٔ افراد کم درآمد.**»[4]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۳۵۱ ۲ـ نمونه، ج۸ ، ص ۴۵ ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۳۶۴
۴ـ نمونه، ج۸ ، ص ۵۵

اِستَغفِر لَهُم اَو لا تَستَغفِر لَهُم اِن تَستَغفِر لَهُم سَبعينَ مَرَّةً
فَلَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذٰلِكَ بِاَنَّهُم كَفَروا بِاللّهِ وَ رَسولِهِ وَ اللّهُ
لا يَهدِي القَومَ الفٰسِقينَ ﴿۸۰﴾ فَرِحَ المُخَلَّفونَ بِمَقعَدِهِم خِلٰفَ
رَسولِ اللّهِ وَ كَرِهوا اَن يُجٰهِدوا بِاَموالِهِم وَ اَنفُسِهِم
فِي سَبيلِ اللّهِ وَ قالوا لا تَنفِروا فِي الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ
حَرًّا لَو كانوا يَفقَهونَ ﴿۸۱﴾ فَليَضحَكوا قَليلًا وَ ليَبكوا كَثيرًا
جَزاءً بِما كانوا يَكسِبونَ ﴿۸۲﴾ فَاِن رَجَعَكَ اللّهُ اِلىٰ طائِفَةٍ مِنهُم
فَاستَأذَنوكَ لِلخُروجِ فَقُل لَن تَخرُجوا مَعِيَ اَبَدًا وَ لَن تُقاتِلوا
مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُم رَضيتُم بِالقُعودِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقعُدوا
مَعَ الخٰلِفينَ ﴿۸۳﴾ وَ لا تُصَلِّ عَلىٰ اَحَدٍ مِنهُم ماتَ اَبَدًا وَ لا تَقُم
عَلىٰ قَبرِهِ اِنَّهُم كَفَروا بِاللّهِ وَ رَسولِهِ وَ ماتوا وَ هُم فٰسِقونَ
﴿۸۴﴾ وَ لا تُعجِبكَ اَموالُهُم وَ اَولادُهُم اِنَّما يُريدُ اللّهُ اَن يُعَذِّبَهُم
بِها فِي الدُّنيا وَ تَزهَقَ اَنفُسُهُم وَ هُم كٰفِرونَ ﴿۸۵﴾ وَ اِذا اُنزِلَت
سورَةٌ اَن ءامِنوا بِاللّهِ وَ جٰهِدوا مَعَ رَسولِهِ استَأذَنَكَ
اُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالوا ذَرنا نَكُن مَعَ القٰعِدينَ ﴿۸۶﴾

چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد؛ چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیّت فاسقان را هدایت نمی‌کند. ۸۰ بازماندگان (از جنگ تبوک،) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: «در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید.» (به آنان) بگو: «آتش دوزخ از این‌هم گرم‌تر است!» اگر می‌دانستند. ۸۱ از این‌رو آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند؛ (چرا که آتش جهنم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می‌دادند. ۸۲ هرگاه خداوند تو را به‌سوی گروهی از آنان بازگرداند، و از تو اجازهٔ خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: «هیچ گاه با من خارج نخواهید شد؛ و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهید جنگید. شما نخستین بار به کناره‌گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلّفان بمانید.» ۸۳ هرگز بر مردهٔ هیچ یک از آنان، نماز نخوان؛ و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش،) نایست؛ چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند. ۸۴ مبادا اموال و فرزندانشان، مایهٔ شگفتی تو گردد! (این برای آنها نعمت نیست؛ بلکه) خدا می‌خواهد آنها را به این وسیله در دنیا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی که کافرند. ۸۵ و هنگامی که سوره‌ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: «به خدا ایمان بیاورید، و همراه پیامبرش جهاد کنید»، افرادی از آنها [= گروه منافقان] که توانایی دارند، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «بگذار ما با قاعدین [= آنها که از جهاد معافند] باشیم.» ۸۶

۸۰ . آنجا که استغفار پیامبر(ص) نیز سودی ندارد : شک نیست که عدد هفتاد در این آیه برای بیان نمودن کثرت است و نه برای بیان شمار. به عبارت دیگر، مفهوم آیه این است که هر قدر برای آنها استغفار کنی، خداوند آنان را نمی‌بخشد؛ درست مانند این که کسی به دیگری می‌گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی، قبول نخواهم کرد. مفهوم این سخن آن نیست که اگر صد و یک بار اصرار کنی، می‌پذیرم؛ بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت. از نظر قرآن، هیچ امیدی به نجات کفار و منافقینِ بدتر از کافر نیست؛ به جز آن‌که پیش از مرگ، از کفر و نفاق توبه کنند.[1]

۸۲ . هشدار در بارهٔ قیامت : این آیه به این نکته اشاره دارد که منافقان به گمان این‌که پیروزی به دست آورده‌اند و با تخلف از جهاد و دلسرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده‌اند، قهقه سر می‌دهند و بسیار می‌خندند؛ همان‌گونه که منافقان در هر عرصه و زمان چنین‌اند؛ ولی قرآن به آنها اخطار می‌کند که «**باید کم بخندند و بسیار بگریند**»؛ گریه برای آیندهٔ تاریکی که در پیش دارند؛ گریه برای مجازات‌های دردناکی که در انتظار آنهاست؛ گریه به خاطر این‌که همهٔ پل‌های بازگشت را پشت سر خود ویران کرده‌اند و سرانجام گریه برای این‌که این همه استعداد و سرمایهٔ عمر خود را از دست داده و رسوایی و تیره‌روزی و بدبختی برای خود خریده‌اند. بسیاری از مفسران، این حدیث معروف را از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند: «**اگر آنچه را من (از کیفرهای هولناک قیامت) می‌دانم، شما هم می‌دانستید، کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید.**»[2]

۸۵ . فریب پیرایه‌های دنیا را نخورید؛ لذت و زندگی حقیقی، چیز دیگری است : عبارت این آیه با اندکی تفاوت در آیهٔ ۵۵ همین سوره نیز آمده است. در این دو آیه، خداوند خطاب به پیامبرش می‌کند که اموال و اولاد زیاد منافقان، موجب شگفتی او نشود و دلیل این مطلب را هم ذکر می‌فرماید که اموال و اولاد آنها ـ که بی‌شک انسان را به خود مشغول می‌کند ـ نعمتی نیست که آنها را خوشبخت کند؛ بلکه مجازاتی است که آنها را به بدبختی می‌کشاند و خداوند می‌خواهد آنها را به این وسیله عذاب کند؛ در حالی‌که کفر، جانشان را گرفته است. آری، زندگی و حیاتی که هر موجود زنده‌ای، خوشبختی و کامروایی خود را در آن می‌بیند، هنگامی واقعاً خوشبختی و سعادت است که در مسیر حقیقی خودش جریان داشته باشد. اگر انسانی به آثار واقعی و ماندگار زندگی، یعنی علم سودمند و عمل نیکو خو گرفت و خود را به مسائل بی‌فایده و بیهوده مشغول نکرد، به آسایش و لذتی رسیده که دیگر سختی و رنجی با آن نیست. این نوع زندگی، با پذیرش ولایت و سرپرستی خدا ممکن است؛ زیرا خداوند در آیهٔ ۶۲ سورهٔ یونس فرموده است: «**آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.**» اما اگر کسی به دنیا مشغول شد و زر و زیور دنیا او را شیفتهٔ خود کرد و آرزوهای دور و دراز او را فریب داد و شیطان او را از خود بیگانه کرد، تمام نیروهایش را صرف لذت‌های مادی می‌کند و تمام هدفش، توجه به غرایز حیوانی می‌گردد و چون هم سیر نمی‌شود و هم نگران از دست دادن دارایی خود است، به بدترین شکل عذاب می‌شود؛ اما فکر می‌کند که لذت می‌برد و خوشبخت است. هرچه بر زندگی دنیایی‌اش افزوده می‌شود، از خداوند و رحمت او دور می‌گردد و به تدریج به نقطهٔ نهایی بدبختی نزدیک می‌شود و در حال کفر و دوری از مقام بندگی می‌میرد و تهی‌دست وارد محشر می‌گردد. در حقیقت، چنین زندگی مرفهی، فقر و بیچارگی و نداری است که خداوند در آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶ سورهٔ طه آن را چنین توصیف فرموده است: «**و هرکس از یاد من روی‌گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا، چرا نابینا محشورم کردی؛ در حالی‌که من بینا بودم؟ می‌فرماید: آن گونه که آیات ما برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد.**»[3]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۳۶۳ ۲ـ نمونه، ج۸ ، ص ۶۳ ۳ـ المیزان، ج۹، ص ۳۱۹

رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ وَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾
وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ
كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾ لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ
وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ
وَرَسُولِهِ ۚ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
﴿٩١﴾ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ
مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنفِقُونَ ﴿٩٢﴾ ۞ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ
يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ ۚ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ
الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾

(آری،) آنها راضی شدند که با بازماندگان باشند؛ و بر دلهایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (چیزی) نمی‌فهمند. ۸۷ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همهٔ نیکیها برای آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند. ۸۸ خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ. ۸۹ و عذرآورندگان از اعراب، (نزد تو) آمدند که به آنها اجازه (عدم شرکت در جهاد) داده شود؛ و آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری در خانهٔ خود) نشستند؛ بزودی به کسانی از آنها که مخالفت کردند (و معذور نبودند)، عذاب دردناکی خواهد رسید! ۹۰ بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، ایرادی نیست (که در میدان جنگ شرکت نجویند،) هرگاه برای خدا و رسولش خیرخواهی کنند (؛ و از آنچه در توان دارند، مضایقه ننمایند). بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است. ۹۱ و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: «مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم.» (از نزد تو) بازگشتند درحالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند). ۹۲ راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند؛ (و امکانات کافی برای جهاد دارند؛) آنها راضی شدند که با بازماندگان [= زنان و کودکان و بیماران] بمانند؛ و خداوند بر دلهایشان مُهر نهاده؛ به همین جهت چیزی نمی‌دانند. ۹۳

۸۸ . ایمان و جهاد؛ منشأ خیر و برکت : کلمهٔ خیرات، تعبیر جامعی است کـه هرگونـه موفقیـت و پیـروزی و موهبت و خیری را اعم از مادی و معنوی شامل می‌گردد. تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که رستگاران و آنان که استحقاق هر گونه خیر و سعادتی را دارند، تنها این دسته‌اند؛ همـان‌هـا کـه بـا تمـام وجـود و امکاناتشـان جهـاد می‌کنند. از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اگر ایمان با جهاد همراه گردد، هرگونه خیر و برکتـی را بـا خـود خواهد داشت و جز در سایهٔ این دو، نه راهی به سوی فلاح و رستگاری اسـت و نـه نصـیبی از خیـرات مـادی و معنوی. این نکته نیز از مقایسهٔ صفات دو گروه مؤمن و منافق استفاده می‌شود که منافقان به خاطر نداشتن ایمان و آلودگی فوق‌العاده به گناه، افرادی نادان و بی‌خبرند و به همین جهت، از همت بلند کـه نتیجـهٔ فهـم و شـعور و آگاهی است، محروم‌اند. آنها راضی‌اند که با بیماران و کودکان بمانند؛ ولی از شرکت در میدان جهـاد بـا آن همـه افتخاراتش سر باز زنند. در مقابل اما افراد باایمان، روشن‌بینـی و فهـم و درک و علـو همـت دارنـد کـه تنهـا راه پیروزی بر مشکلات را جهاد، آن هم با تمام امکانات خود، یافته‌اند. این همان درس بزرگـی اسـت کـه قـرآن در بسیاری از آیاتش به ما داده و باز هم از آن غفلت می‌شود.[1]

۹۰. هیچ کس از جهاد و همکاری با مجاهدان معاف نیست : باید توجه داشت که در این آیـه، سـخن از دو گروه متفاوت به میان آمده و نه یک گروه. گروه یکم، کسانی هستند که به علت عذرهای موجهی مانند نداشـتن استطاعت مالی یا ناتوانی جسمی اجازه می‌گیرند که در فریضهٔ مهم جهاد شرکت نکنند؛ امـا گـروه دوم، منافقـان دروغگویی هستند که بدون هیچ عذر موجهی از جهاد سر باز می‌زنند. خداوند با مقایسهٔ ایـن دو گـروه، پسـتی و شقاوت گروه دوم را آشکار فرموده است.[2]

۹۱. با زبان و تبلیغ از مجاهدان حمایت کنید : این آیه، تکلیـف دیگـری را بـرای گـروه اول معـین کـرده و فرموده که گرچه آنها توانایی گرفتن سلاح به دست و شرکت در میدان نبرد را ندارند، ایـن توانـایی را دارنـد کـه مجاهدان را با سخن و طرز رفتار خود تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند و روحیهٔ آنها را بـا شـمردن ثمـرات جهاد تقویت کنند و به عکس، تا آنجا که توانایی دارند، در تضعیف روحیهٔ دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند؛ زیرا کلمهٔ «نصح» که در اصل به معنای اخـلاص اسـت، کلمـهٔ جـامعی اسـت کـه هرگونـه خیرخواهی و اقدام مخلصانه را شامل می‌شود. از این آیه فهمیده می‌شود که هیچ کس به طور کامل از همکـاری با مجاهدان راه خدا معاف نیست. حتی آنها که بیمار و نابینا هستند و طبعاً قادر به برداشـتن سـلاح و شـرکت در میدان نبرد نیستند، باید با زبان و تبلیغ و عمل، از جهادگران حمایت کنند. در حقیقت، جهاد مراحلی دارد و معـذور بودن از یک مرحله، دلیل بر معذور بودن از مراحل دیگر نیست.[3]

۹۱ و ۹۲. پاداش کسانی که نمی‌توانند در جهاد شرکت کنند، ولی قلبشان با مجاهدان است : از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که گروه‌های معذور، نه تنها از تکلیف نبرد معاف‌اند و از مجازات برکنار، بلکه به مقـدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد، در پاداش‌ها و افتخـارات مجاهـدان شـریک‌انـد. در حـدیثی از پیـامبر(ص) می‌خوانیم که هنگامی که از غزوهٔ تبوک بازگشت و به مدینه رسید، فرمود: «**شما در این شهر مردانـی را پشـت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند. هرگامی که برداشتید و هر مالی که در این راه انفـاق کردیـد و هر سرزمینی را که پیمودید، با شما همراه بودند.**» عرض کردند: ای رسول خدا، چگونه با ما بودند؛ با ایـن‌کـه در مدینه ماندند؟! فرمود: «**به این دلیل که آنها به خاطر عذر نتوانستند در جهاد شرکت کنند (اما قلبشان با ما بود).**»[4]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۷۵ ۲ـ المیزان، ج۹، ص ۳۷۳ ۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۸۱
۴ـ پیشین، ص ۸۲